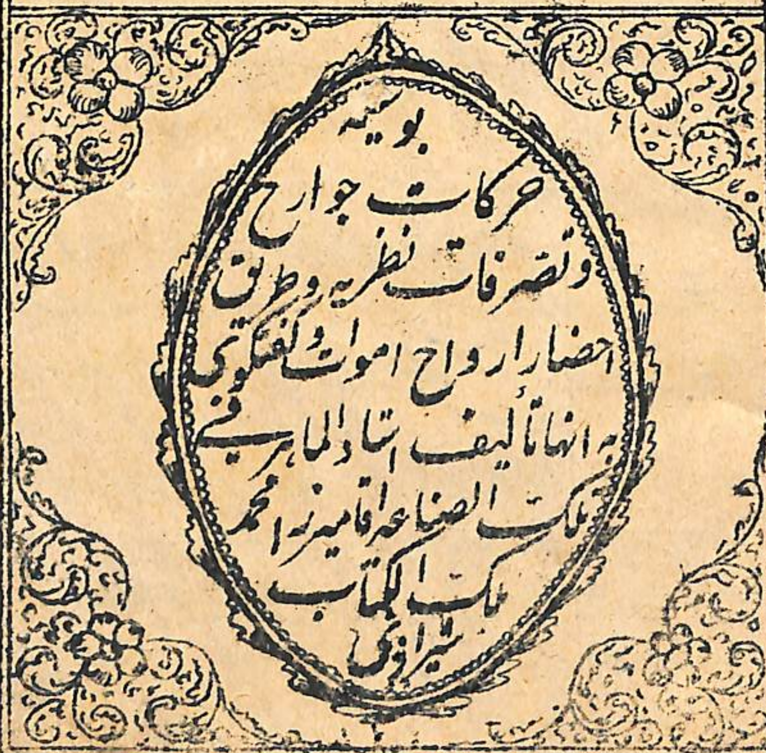
MAGNET OF SOULS

کتاب مغناطیس الارواح فی معالجة الابدان و الاشباح

در قاعده و قانون معالجه امراض عسر العلاج بدون شرب دوا



چونکه درماندی از علاج جسمانی
دست زن در علاج روحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر زواهر ستایش بقیاس ولآلی شکر و سپاس مر خالق قادر و قیومی سزاست
که بیک امر کن مکان و مکین را از عدم بعرصه شهود آورده و توحید خالی از
شرکت مر صمد دیمومی را لایق که طینت انسانیرا از ماء و طین تخمیر فرموده وجود داده بنی
نوع انسانیرا از اجتماع اضداد اعنی اخلاط اربعه بقدرت کامله خود و تنقیح فرموده جسد انسانیرا
منبع شرایین در آورده و اعصاب و پس از آن صورت و حیات بخشیده و پس از آن انسان در حق
چنین اعجوبه فتبارک الله احسن الخالقین فرموده و حیوة بخشوده چنین عدم صرف را هستی
عنایت فرموده چنین لاشی بحت را نعمت صحت بخشوده عاجز صرف را وبدای فانی امر نشست
فهو یشفین در عالم آفاق و انفس در داده و رأفت و عطوفت بیهایش را بآوازه و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة بمسامع جهانیان رسانیده و صلوات زاکیات مر مظهری را لایقست
که نفحه حیات تشریعی در اجساد میته عباد دمیده و از ترشحات فیوضات حق تعالی
جگرها بمذاق تشنه کانش رسانیده اعنی نبی القرشی الامی محمد بن عبد الله و رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم سیما ابن عمه و کاشف غمه و صهره علی بن ابیطالب علیه و علی اولاده صلوة
الله الملک الغالب و بعد چنین گوید این بنده و امانده در بادیه سرب
میرزا محمد المشتهر بملک الکتاب پس از آنکه کتاب مغناطیس الابدان در علم قوه جاذبه

دوذقه

و وقوف بر امور عالم خفا و ادراک مطالب مخفیه که از تالیفات مسمر صاحب حسیت
بترجمهٔ فارسی در اورده که مستحسن و مطلوب کل طبایع افتاد بخواطر فاتر رسید
که کتابی نیز در قاعده و قانون معالجه امراض عسر العلاج بدون شرب دوا بوسیله حرکات
جوارح و تصرفات نظریه بزروه تحریر اورد لهذا از حسن اتفاق کتابی انگریزی در این علم
از تالیفات حکمای فرنگ بدست امد ترجمهٔ انرا اساس این علم شریف قرار داده معلومات
خود را با بعضی تصرفات که مطابق با عقل سلیم بوده بدان افزوده بتحریر در اورد بر بهره‌ای
روحی تحصیل این علم شریف لازم کما قال العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و این کتاب را
مسمی بمقناطیس الارواح فی معالجة الابدان و الاشباح نامید امید است که مطبوع طباع
و موافق رای اولوا الالباب اید و منه التوفیق و علیه التکلان و این کتاب مشتمل است بر چهل
باب باب اول در مقدمات و تعریف این فن شریف اولا باید دانست
منشا هر مرضی از انفصال و فترت ما جدی از اعضای رئیسه است امراض عصبانی متعلق بدماغ
که منبت عصب است مثل لقوه فالج صرع رعشه و امثال ان و امراض سوداوی که محل و
ان از کبد است اگرچه دماغ راهم در امراض سوداوی شرکتی لکن خبث سودا کبد دماغ عضو
که یکی از اعضای شریفه است ما دخت نشو امراض متعلقه بان حاصل میشود و قس
علی هذا هر مرضی راجع بیکی از اعضای رئیسه است و در حقیقت رئیس کل بدن قلب است
پس اولا و بالذات حتی المقدور باید رعایت ان عضو شریف را مقدم بر تمام امور
دانسته در تقویت ان بکوشند که رئیس را افتی نرسد که هر گاه ضرری بان رئیس رسد
مرئوس بالتبع مریض خواهد شد و اکثر اطبای فرنگ دارای عقیده این است که
معالجه امراض را بقاعده طلب روحانی معالجه نمودن انفع است از خوراندن
دوا بازچه اسباست که دوائیکه طبیب مریض را مداوا میکند بجهت ان مرض
مفید ولی محدث مرض دیگر بدیهی است که هر یک از ادویه نافع اند مر عضوی را و
مضر اند مر عضوی را و طبیب و مریض هر دو غافل لهذا امراض عسر العلاج که متعلق
باورده و شریان و اعصاب است باین قاعده سهله لطیفه رفع میشود و نیز امراض

مزمنه مثل صداع و فالج و لقوه و جنون و سکته و مفاصل و نقرس و درد شقیقه و کوشش و سل و ضیق النفس و کبد و امراض قلب و معده و کرده و امراض چشم از این عمل در نهایت خوبی علاج پذیر است و هر گاه و در یک مرتبه علاج فایده نه چنند مأیوس نشده بکمال اطمینان مشغول بتکرار عمل شوند که بدون شبهه رفع خواهد شد

باب دوم

بدانکه اطبای فرنگ بتجربه رسانیده اند انتقال حرارت مغناطیس از جسم عامل به بدن معمول اینست که هر گاه عامل در بدنش کیفیت مقناطیسیه مثل بدن معمول منجر باشد قاعده این است که دستهای معمول را در دست خود بگیرد باینطور که دست راست بدست چپ و دست چپ بدست راست باشد و در این حالت یکنوع اثری از حرارت عزیزیه که مراد از حرارت خلقی و روح حیوانیست که جاذب جنس خود است از دست راست عامل سرایت میکند بدست چپ معمول و از انجا میل میکند ببازوی چپ او بعد از سینه او گذشته از طرف بازوی راست او میرود بدست چپ عامل باز از انجا ببازوی چپ معمول گذشته در بازوی راست معمول سرایت کرده بصورت حلقه تمام میشود

شرح، مقصود آنکه حرارت عزیزیه که در وجود معمول هست بقدری نیست که دافع مرض باشد لهذا حکما اتفاق کرده اند که باین تدبیر باید از حرارت عزیزیه از وجود مریض افزود که بسبب انحرارت تقویت جنه یعنی حرارت قلبیه مریض زیاد شده و بخودی خود دفع و سلب مرض نماید بدون تدبیر غذائی یا دوائی و چونکه در هر جنس یا در هر خلطی از اخلاط بالذات یکنوع قوه مغناطیسیه یعنی قوه جاذبه هست که بمحض استشمام رائحه جنس خود یا احساس از جنس خود فوراً میل میکند و ان حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست را بخود جذب میکند و چون مبدء حرارت قلب است همینکه ضعیف شد باید از انحرارت عزیزیه که از جنس انست از محل دیگر یا مدد کرد و همینکه دست کسیکه دارای حرارت عزیزیه است بر بدن میرسد فوراً قلب که منبع حرارت عزیزیه است قوتی پیدا کرده جذب حرارت از عامل میکند و بهمین لطایف الحیل بدون زحمت دوا یا غذا رفع

مرض

مرض بی شبهه خواهد شد و بسا میشود که انقدر حرارت از عامل جذب میکند بسبب
قوت قوه جاذبه معمول که حالت طرفین منجر بغش میشود و دلیل غش عامل انکه جاذبهٔ
معمول بافراط جذب حرارت از عامل نموده و بسبب قلت حرارت عامل قلبش
ضعیف شده حالت غش در وی پیدا میشود و دلیل غش معمول انکه بسبب انکه جذب
حرارت زیاد از عامل نموده و در حالتیکه مریض است طاقت تحمل انقدر حرارت
مفرطه که یکمرتبه بقلبش میرسد ندارد و لهذا بجهت کثرت حرارت در قلب معمول
خفگی حادث شده حالت غش پیدا میکند پس میگوئیم مر عامل را سزاوار است
که فیض وجود خود که حرارت است کم کم بوجود معمول برساند پس از انکه دست چپ
مریض را بدست گرفت و از عمل دست چپ اسوده شد قدری تامل نموده پس
از ان در دست دیگر همان عمل را بنماید که خود و مریض هر دو معتدل المزاج زیست نمایند
انتهی الشرح پس از این عمل چنان قوت در وجود معمول ظاهر میشود که مدت بعرش یکدیگر
میشود که ان قدر مسافتی که در حالت صحت طی نموده احساس ننماید

باب سیم طریقه طاری نمودن خواب مقناطیسی بر وجود معمول بدانکه عامل
باید معمول را بر فوق کرسی بنشاند و خود در مقابل معمول نشسته لکن طرفین را حضور قلب
یعنی توجه بجانب یکدیگر شرط است که تمام حواس خمسه عامل مشغول معمول و کذلک
معمول بعامل بوده و نظر در چشمهای یکدیگر نمایند و بکلی چشم را از نظر در چشم یکدیگر
بطرف دیگر منحرف نسازند و عامل انگشت ابهام دست راست معمول را در
دست چپ خود و انگشت ابهام دست چپ معمول را در دست راست
خود بگیرد و پای خود را بطرف کرسی معمول بگذارد بطوریکه تواند بار دیگر خود را
بزانوی عامل برساند و عامل باید انقدر انگشت ابهام دست معمول را در دست
خود نگاه دارد تا وقتیکه دست عامل و معمول را حرارت یکسان شود بقسمی که هرگاه
دیگری از خارج دستهای عامل و معمول را مس نماید بتواند تصدیق نماید که حرارت
دستشان برابر است پس از ظهور این حال از طرفین از یکدقیقه تا ده دقیقه او وقت

شروع در عمل نماید باین قسم که عامل دست را بارامی بر سر معمول بگذارد بقسمیکه
سر انگشتان بر پیشانی معمول نهاده و چشمهای معمول از کف دستهای عامل پوشیده
شود و مستعد عمل خود باشد تا انکه از حرارت کف دست عامل بخاری در چشم
معمول ظاهر شده گرانی حاصل شود و بی اختیار چشمهایش بسته شود انوقت دست
از شقیقهای معمول برداشته و همان انگشتان گشاده را بهمان حالت که گشاده است
اندک وقتی متواتر بر چشمان و حصهٔ پیشین سر و چهره و سینه و بعد از ان همان عمل را
بر شکمش معمول دارد که اثر خواب بدرستی ظاهر خواهد شد (شرح) مراد انکه
پس از انکه بخاری از دست عامل بر چشم معمول اثر کرده و گرانی در چشمش ظاهر شد
و همان عمل را بر شکم و قلبش نمود قهراً حرارتی از قلب متصاعد شده بچشم معمول میرسد
و ویرا خواب می اید و سببش انکه حرارت از دست عامل بر حرارت قلبی معمول
افزوده بخاری از قلب متصاعد بسر معمول رسیده رخوتی در عیون معمول حادث شده



بخواب میرود و باید دانست که هرگاه رطوبت در بدن نباشد خواب حاصل
نمیشود و این مطلب مشهور است که اشخاصیکه یبوست در مزاجشان غلبه مینماید خوابشان
مقطوع شده و مثل اشخاصیکه مبتلا بمرض مالیخولیا و سرسام و عشق میشوند خواب از ایشان
مقطوع میگردد

طریق دیگر عامل باید معمول را بر کرسی نشانده و خود در مقابل معمول نشسته دست راست
خود بند نموده و انگشتان خود را گشاده گرفته از بالای سر معمول تا بپای معمول
گرفته بملایمت پایین آورده بقسمیکه دستش ببدن معمول نرسد که هرگاه دست عامل
ببدن معمول برسد عمل ناقص خواهد شد و در هر مرتبه که دست را پایین میاورد دست
خود را بسته باز محاذی سر معمول دست را باز نماید و بملایمت تنزل نماید و بهتر
اینست که پس از چند مرتبه تنزل دادن تا بپایین انگشتهای بسته را نشان معمول دهد و این
عمل را تا پانزده دقیقه الی بیست دقیقه تکرار نماید که خواب بر معمول طاری شود و هرگاه
در این مدت مذکوره معمول را خواب نگرفت عمل را تکرار نماید تا چشم معمول بند شود

شرح) وحکمت این عمل آنکه چون توجه معمول بجانب عامل است و هر مرتبه که
دست عامل از فوق بتحت و از تحت بفوق میرود چشم معمول هم بهمان حرکت دست
عامل حرکت از بالا بپایین میاید و از این حرکت در چشم احداث حرارت فوق العاده
شده طبعاً یعنی رطوبتی حادث میشود و از شدت حرکت چشم از بالا بپایین خسته
شده قهراً خواب بر وی غلبه نموده متأثر میشود

طریق دیگر عامل و معمول باید هر دو نظر بجانب یکدیگر نمایند و هر دو حواس
باطنه و ظاهره خود را جمع نموده آنوقت عامل شروع بعمل نماید باینطور که
دست خود را باهستگی از سر معمول تا شکم بلکه تا پای معمول متواتراً پایین آورد
ولی متوجه شود که دست اشاره به بدن معمول نشود که عمل باطل خواهد شد (شرح
سبب آنکه از نظر عامل و معمول بچشم یکدیگر یک بخاری حادث میشود و از حرکت دست
عامل هم یکپایه متصل چشم نظر معمول میاید لهذا خیرگی و سنگینی در دیده معمول ظاهر

شده و چشمانش بی اختیار سنگین شده بهم بیاید بلا شبهه ولی بشرطیکه در مدت
پانزده دقیقه نظر از چشم یکدیگر منقطع ننمایند و اینگونه اعمال از بدیهیات است
و شارح مکرر بتجربه رسانیده است

نوع دیگر عامل نزد یک معمول نشسته و انگشت بزرگ پاهای محل را با انگشتان
دست خود گرفته آهسته مالش دهد و نگاهدارد و نظر خود را در چشمان معمول اندازد
و نیز نظر معمول باید در چشم عامل باشد اگر چه این قواعد مختلفه را چندان مباینتی نیست
لکن طریقه نظری برای عامل اسهل است (شرح) و دلیل سهولت نظری آنکه مذکور
شد و لی آنقدر مشهود است که نظر عامل و معمول در مدت مذکوره در چشم معمول
ناچار رعب قلبی و انفعال در شخص معمول ظاهر شده فوراً عرق و بلتی در بدنش
بخاری از تمدید نظر در چشمش ظاهر شده خواب غلبه مینماید

باب چهارم طریقه مسمریزم با آب دوا کردن بسبب اشیا ها کوله و تغذیه بعض
نوع باید در یک گیلاس قدری آب بریزد و عامل سر انامل را بالای آب بدارد بقسمی که
باب نرسد و تصور نماید که قوهٔ مقناطیسی خود را در آب میدهد هرگاه عامل شاهی دکان مست



در ده دقیقه دران اب اثر خواهد کرد و هرگاه عامل بخواهد اب در دهن معمول مزه
شراب یا شربت یا شیر یا چیزهای دیگر پیدا نماید باید بقوت ارادی چند مرتبه
بر اب پاس نموده وانچه در دل تصور نموده در دهن معمول همان طعم و مزه
داده شود و خاصیت را بدهد

نوع دیگر قدری اب در گیلاس بریزد و بران اب از دهن اهسته نفخه دهد
بقسمیکه در چای گرم دمیده و سرد کرده مینوشد این نوع قسم اب مسمریزم
کرده از برای امراض امعا و احشا مثل درد شکم و ورم کبد و درد گرده و طحال
قوی الاثر هست (شرح) حکمت انکه از حرارت دهن عامل که سالم و صحیح
المزاج هست دران اب سرایت میکند که هرگاه گرمی دران اب چندان باقی
نماند ولی اثریکه از دهن شخص سالم رسیده هرگاه در شیشه که هوا دران تصرف
نکند حفظ نمایند تا یک هفته باقیست وان در همان حین که عامل نفخه دران میدهد
باید مریض را مشروب سازد که اثر خواهد کرد

طریق مسمریزم کردن برا وجاع و قروح عامل سر انامل هر دو
دست خود را بسوی قرحه یا درد و کند بقسمیکه در بیان اب مذکور شد و این عمل را
در روزی شش مرتبه تا یکساعت معمول دارد بعد از قلیل مدت قرحه و درد رفع
خواهد شد (شرح) حکمت انکه از انامل عامل بواسطه قوه جاذبه و مقناطیس
که در وجود معمول بواسطه حرارت غریزیه موجود است بمحل قرحه سرایت کرده
و قرحه بواسطه حرارت غریزی معمول و جذب نمودن حرارت از انامل عامل
بزودی منجر شده رفع خواهد شد و کذالک درد اوجاع

طریقه مسمریزم کردن بر شمع اولا باید فیما بین عامل و معمول
مدرجی گذارده و بران شمع روشن کرده و هر دو دست معمول را عامل در دست
خود بگیرد بقسمیکه ناخن دست عامل بناخن دست معمول ملصق شود عامل و معمول
کف دست خود را بر میز نهاده و هر دو نظر خود را بان شمع ببندند و چشم برهم

نزنشاندکه پس از چند روز قوه جاذبه و مقناطیسی بر معمول غالب اید (۱) شرح (۱)
دلیل نظر کردن در شمع افروخته انکه نوری از شمع استمداد یافته و بر وجود
معمول پرتو اندازد در وجود معمول قدری قوه جاذبه و مقناطیسیه موجود و حرارت
از استمداد پرتو شمع در وجود معمول سرایت کرده و بر قوه جاذبه مقناطیسیه او
می افزاید و کذالک حرارت غریزیه هم از دست عامل بوجود معمول سرایت
میکند و تمام بر روی هم رفته مدد می نمایند

باب پنجم طریق زیاد کردن قوه مقناطیسی و جاذبه در دست

بدانکه فایده زیاد کردن قوه مقناطیسی دست و نظر اینست که در مسمریزم تمام کارها اول
از نظر و بعد از دست بر میاید لهذا التقویت این هر دو عضو از جمله لوازم است پس
از اینقرار مشق نموده تا بهره مند شود اما زیاد شدن قوه مقناطیسی در دست صفت
ان اینست که بعد از صبح پس از فراغ از ضروریات کتابی مجلد یا غیر مجلد را
بر مدرج گذارده و از بالای ان از هر دو دست از جانب دیگر شروع کرده تا
جانب شکم خود پاس نماید بطوریکه انگشتان با یکدیگر منظم نشود و سر انگشتان
نیز قدری خم بود اگرچه در ابتدا قدری سستی معلوم میشود ولی پس از چند روز مواظبت
می تواند تا دو ساعت هم پاس کند بالجمله بعد از چند روز بر سر انامل برودت
یا حرارت احساس میشود هرگاه چشم را بهم گذارده دست خود را بر روی خود مالد
برودت و یا حرارت از سر انامل میکند در ان وقت باید دانست که قوه
مقناطیسی در دستها ظاهر شده باید همه روزه مداومت نماید (۱) شرح (۱)
باید دانست که از حرکت نمودن یدین از فوق به تحت و از تحت بفوق حرکتی
فوق العاده است و چنانچه مذکور شد حرکت محدث حرارت (۳) بر حسب استعداد
امزجه دو حالت پیدا میکند یا تسخین یا تبرید و بدیهی است که هنگام حرکت از
فوق بتحت بواسطه احداث حرارت خارجه حرارت غریزیه هم بواسطه جنسیت
میل بظاهر انامل میکند و شکی نیست که حرارت مفرط فوق العاده تبرید میکند

وتبرید فوق العاده و مفرط تسخین انتهی الشرح و باید دانست هرگاه مشغول معالجهٔ مریضی شود یعنی عمل مذکور را بر معمول جاری سازد بجهت سلب مرض دیگر لزومی ندارد که همه روز مداومت و مشق نماید زیرا که همان اشتغال بمعالجه مشق است

باب ششم طریق قوهٔ مقناطیسی در نظر

صفت آن یکورق کاغذ سفید بگیرد و در میان آن حلقهٔ مدوّر از سیاهی بکشد پس آن کاغذ را بر دیوار بچسباند و بوقت صبح در مقابل آن بفاصلهٔ ربع ذرع نشسته و نظر خود را در آن سیاهی ممتد نماید و در نهایت جمعیت حواس در آن بنگرد و چشم را بر هم نزند و دهن را به بندد و نفس را آهسته از دماغ بکشد بعد از چند دقیقه قدری دمعه از چشم می آید و بجهت عامل قدری کلفت میشود و لکن متحمل آن نشده بکار خود مشغول شود و تا یک هفته بدین عمل مداومت نماید که معتاد شود که تا دو ساعت بتواند نظر کند و چشم بر هم نزند و دهن به بندد و در وسط این عمل باید از خوردن سیر و پیاز و بادنجان و فلفل و ادویهٔ حاره اجتناب نماید و از این عمل حدت بصر و استحکام اعصاب عین و طبقات چشم و صافی رطوباتش و تقویت در دماغ نیز پیدا میشود و سستی بدن هم رفع میشود و در روز اول در اطراف خط سیاهی چیزی روشن معلوم خواهد شد و روز بروز آن روشنی زیاد میشود تا آنکه از شدت قوت چشم سیاهی سفید و منور بنظر می آید و گاه اوقات باطراف سیاهی شکل پارچهٔ ابری ظاهر میشود و هرکس را قوت بصر باین معیار شود اثرهای کلی و بزودی وصول به مطلب بجهت او دست دهد هر زمان که آن داغ تمامه سفید به نظر آید آنوقت باید بداند که اثر مقناطیسی در چشم ظاهر شده پس اگر در آنوقت نظر در معمول اندازد بمحض رؤیت طرف مقابل مغلوب خواهد شد و در بین این مشق نوم از جمله لوازم است لهذا هرگاه خواب بر او غلبه نماید فوراً ترک

عمل نمود و قدری خواب نموده مجدد شروع نماید و احسن ان است که همه روزه
در یک وقت شروع در عمل کند و تغییر وقت ندهد مخفی نماند که در دست و نظر
قوهٔ جاذبهٔ مغناطیسی زیاد کردن تا دو سه هفته کافیست (شرح) حکمت
دوختن نظر بدائره سیاهی یک نوع هبت و خیرگی در چشم ظاهر شده
که تمام انوار و قوای عین متوجه بیک جانب میشود و لبستن دهن هم حبس حرارت
شده و بخاری از دهن متصاعد بمغز شده و بالتبع حرارت قلبی عروج نموده و کثافات
چشم را تقطیر و ذوب نموده این است که قدری اب از چشم امده و پس از فراغ
نزول کثافات طبقات چشم چشم منجلی شده و بواسطهٔ انکه ان خط سیاهی مناسبت
با نوار ندارد لهذا نور چشم را جذب نموده نور بطریق قهقری راجع بخود چشم میشود
ناظر را گمان ان میشود که بر اطراف دائره سیاهی نوری ساطع است و چون نور
عین بیکجا منضبط و بجهت عدم جنسیت قبول نشده و راجع بخود چشم میشود لهذا
همه روزه بر قوت چشم افزوده شود (مثلا) در اوطاقی فرض کن که چراغی افروخته
شود بجهت اجتماع نورش در حجره چنان روشن میشود که گاه میشود که ناظر از پرتوش
متاذی میشود ولی همان چراغ را هرگاه در میدان یا بیابان وسیعی روشن
نمایند ابداً نفع بناظری نرساند و همین قسم است نور بصر هرگاه منضبط باینطرف
و انطرف شود البته نور کم می شود و هرگاه توجه ناظر بیک جهت که هم جنسیت
با نور بصر نداشته باشد که از نور ممتد و از بصر اخذ نماید دو مرتبه راجع
ببصر و چند نشش زیاده خواهد شد و حکمت نخوردن اشیاء نفاخ مثل سیر و پیاز و
بادنجان ان است که قهراً نفخی ظاهر شده و اروغ زده دهن باز شده بخارات متصاعده
از قلب و بخارات مجتمعه در دهن که نافع مر بصر را است خارج شده در وقت
اخراج نفخ از دهن دهن باز چشم برهم خورده اثر مذکوره زایل میشود

باب هفتم طریق جذب قلوب عامل مسمریزم بقوت اراده که
یعنی بتوجه روحانی میتواند در مجلسیکه هزار نفر باشند جذب قلوب

همگی را نماید در خیالات انها چنان تصرفی نموده که تمام توجهشان بسوی او شود
و سخنش را بپذیرند چنانچه هرگاه در واعظی این حالت موجود باشد می تواند که جذب
قلوب کسانیکه در مجلس وعظ او نشسته باشند بکند و آنچه بگوید سخن او را معقول
دانسته و سخنش در مردم موثر شود ابتدا عامل باید باین طریق مشق کند تا قوه
مقناطیسی او ظاهر شود مثلاً مکان خلوت معین کند و در آنمکان پنج نفر که طبیعت
انها موافق یکدیگر باشد مقرر دارد و پس یکنفر را از آن مجمع بیرون فرستد و از
باقی یک نفر را منتخب نموده عامل قرار بدهند و هر یک در دل خود مطلبی را
قصد کنند و بعامل بگویند پس شخصی را که بیرون فرستاده اند طلب کنند و او را



و او را معمول قرار بدهند با و بگویند که خاموش باش و در دل قصد و خیالی مکن و با حضور قلب بنشین پس عامل دست چپ خود را در میان ابروهای معمول گذارده و بدست راست دست معمول را گرفته و با انگشت وسط پیشانی معمول را فشار بدهد و مطلب اهل مجلس را در خیال بیاورد و تمام اهل مجلس نیز خیال همان مطلب در دل خود بدارند که فوری معمول آنچه اهل مجمع در دل خیال کرده اند میگوید

همینطور که بر یک نفر خیالات خود را منتقل میکند همین طور میتواند در مجمعی که هزار نفر باشند خیالات خود را بر انها منتقل نماید هرگاه بخواهند که بواسطه مسمریزم برای تماشا کارهای عجیب از ایشان ظاهر شود مثلاً هرگاه بخواهد توجه اهل مجمعی را بسوی خود نماید باید شش نفر از اهل مجلس را انتخاب نموده برابر مدرج وعظ بنشاند و در دست هر یک قرصی از مقناطیس مصنوعی که قسمی از مس طلیا میباشد بدهد و بهر یک بگوید که بتوجه تمام نظر در قرص که در دست خود دارد ببندد و باید قرصها با انها فاصله دو وجب از چشم دور باشد بهمین

طور چندی مشق نماید که در قوت ارادی عامل اثر پیدا میشود هرگاه بخواهد توجه اهل مجلس را بسوی خود نماید باید اول شروع در وعظ کند و صحبتهای شیرین بدارد که تا اهل

مجالس متوجه او شده باشند انوقت در بین سخن گفتن دست خود را بطرف
اهل مجلس حرکت دهد و در دل خود تصور نماید که پاس گشتی میکند بجهة جذب معمول
باینطریق که دست را حرکت می دهد و پاس گشتی می نماید از اهل مجالس کسانیکه
قوت مقناطیسی ایشان زیاده است بی اختیار بطرف عامل می ایند پس
هر قدر مردم که از این کسان جمع شوند در مقابل خود بنشاند و در دست انها قرص
مقناطیسی داده بگوید که در ان قرص نظر ببندید تا بیست دقیقه و خود رو بروی
انها مشی نماید پس از بیست دقیقه بر سر و چهره انها پاس نماید و پس از پاس از
جانب راست معمولین شروع کرده قرصها را از ایشان بگیرد و در جیب خود
نگاهدارد و بعد بموجب تصویر سلسله مقناطیسی را قایم کند یعنی باین طور که
سر انگشت بزرگ دست چپ را بر پیشانی معمول بنهاده و قدری زور نماید
نه چندانکه معمول را اذیت شود بعد سر معمول را قدری بالا نموده بگوید که بسوی
وی بنگرد چون معمول نظر خود را در نظر عامل انداز د عامل نیز نظر خود را در نظر معمول
انداخته بقدر پنج دقیقه بتوجه تمام ببیند و بعد معمول بقوت ارادی امر
کند که چشم خود را ببندد هرگاه چشم معمول بسته شد و باز نکرد بداند که بر عمل
کامیاب شده و اگر معمول چشم را باز کرد بداند که عمل در معمول تاثیر نکرده مجدد
تکرار عمل نماید هرگاه بعد از تکرار باز عمل بر معمول تاثیر نکرد بر دیگری این عمل مذکور را
کار ببندد و چنانچه بر هیچیک تاثیر نکرد امر کند که مجدد بر قرص مقناطیسی نظر ببندند
که این مرتبه ضرور تاثیر عمل بر معمول خواهد شد پس بر هر معمولی که عمل اثر کرده او را
نزد خود نگاهدارد و مابقی را بگوید بروند بجای خود بنشینند هرگاه عامل باینطور مسلط شد
که از اهل مجلس چند نفر را معمول سازد رفته رفته از کثرت مشق کردن می تواند
که تمام مجالس را هر قدر باشند و معمول هم نباشند متوجه بطرف خود نماید لاکن
عامل باید عالم بعلم کاسه سر باشد بالجمله هرگاه سلسله مقناطیسی بطور مذکور قایم شد
پس کسانیکه معمول هستند ایستاده کند و خود بفاصله ده قدم دور از انها ایستاده

بترتیب در چشمهای هریک بدقت نظر انداخته چند دقیقه توجه تمام ببیند
و شروع در پاس کشی نموده تا که بر انها لمزه افتد و بی اختیار بطرف عامل
ایند هرگاه چنین حالتی از معمول بروز کرد انگاه شروع بپاس مخالف کند
تا انها بجای خود برگردند پس هرگاه عامل معمول را با خطوبه اختیار خود اورد
انوقت بداند که در عمل کامیاب شده پس از ان معمولین بگوید که بجای خود بنشینند
و یک نفر از انها را نزد خود طلبیده دو زانو بایستد مثل تصویر ذیل پس از روی علم



انگشت سر بر هر مقامیکه انگشت بگذارد از معمول اعمال اقتضای حیثیت بطهور میرسد
مثلا هرگاه بر مقام سخاوت انگشت وسطی را بگذارد و در قلب خود منظور دهد که خصلت
سخاوت معمول را ترقی میدهم در معمول چنان حالت سخاوتی ظاهر میشود

که تمام ما یملک خود را بخشد پس هرگاه بر مقام بخل انگشت نهد حالتی در معمول ظا[هر]
میشود که تاسف بر سخاوت بیجای خود می خورد هرگاه بر مقام تعظیم و تکریم انگشت
بگذارد معمول شروع میکند بدعا خواندن و حمد و ثنای باریتعالی را گفتن و هرگاه
بر محل صوت انگشت نهد معمول شروع میکند باواز خواندن و برقص کردن
اگر بر مقام خوش خوری یعنی عضو فوق صدغ انگشت نهد چنان گرسنه میشود که
انچه بدست اورد می بلعد اگر بر مقام عزت و رفعت معمول انگشت نهد روش
متکبرانه ازو ظاهر میشود اگر عامل در ان حال بگوید که تو سلطانی از او رفتار اکابر و
شاهزادگان بظهور میرسد خلاصه بهر حصه که عامل انگشت نهد از معمول همان خصلت
بروز میکند هرگاه عامل باین درجه در عمل رسید که چند نفر از میان مجلس این طور
معمول بسازد پس بدانکه می تواند بر تمام اهل مجلس که زیاد از هزار هم باشند تاثیر
عمل خود را بنماید و جذب قلوب مردم را نماید

باب هشتم چونکه در علم مسمریزم لفظ پاس بسیار مستعمل است و در حقیقت
اس اساس این علم بر وقوف پاسها است که دانستن ان بر عامل لازم بل واجب است
لهذا اقسام پاسها را بتفصیل بیان می کنیم

صفات پاس بدانکه مراد از پاس انکه عامل هر دو دست از محاذی
سر مریض تا محاذی سینهٔ مریض اهسته تنزل داده بقسمیکه دست عامل مس
بر بدن مریض نشود و بر بدن مریض نرسد تا یکدقیقه بعد از انجا دستها را بهمان حالت
تا حد پاهای مریض بیاورد و دو دست خود را بر زمین بفشاند و هر روز بوقت معین
بهمین طریق پاس کند لکن باید با احتیاط پاس کند که دست عامل بر بدن مریض
نرسد و الا مرض بر بدن عامل سرایت میکند این طریقه را پاس نامند و پاس هم پنج
قسم است **اوّل** پاس قصیر **دوّم** پاس طویل **سوم** پاس گشتی **چهارم**
پاس دافع **پنجم** پاس طویل منقلب

اوّل پاس قصیر یعنی پاسیکه بر عضو مخصوص زود بزود نمایند و این پاس را

مقامی پاس نیز مینامند هرگاه این پاس را برای درد عضو مخصوصی نمایند باید
بعد از اتمام پاس دست را بیفشانند مثلاً شخصی را عقرب گزید پس باید از مقام
لدغ عقرب پاس را شروع نموده تا سر انگشت بیاورد و هر مرتبه که پاس میکنند
دست را بیفشاند و نیز پس باید عامل در هنگام پاس کردن بقلب راسخ خطور دهد
همت و توجه نمودن بر دفع مرض از وجود مریض را اما در اینگونه امراض طاری
کردن خواب مغناطیسی بر معمول لازم نیست و هرگاه بخواهند بر عضوی از
اعضای مریض را جراحی نمایند از قبیل (کی) و قطع و غیره انوقت ضرور است
که اولا بر مریض خواب مغناطیسی را طاری کرده پس چند مرتبه پاس نمایند لکن
دست را مثل قاعدهٔ مذکوره نیفشانند زیرا که از افشاندن دست موضع وجع معطل
مانده و بر وجود مریض اثری مرتب نیست لکن اهل تجربه و عامل کامل بر مریض خواب را
طاری نمیکنند الا هنگام اضطرار بلکه ببعض دو سه مرتبه پاس کردن عضو مریض را بیحس
میکنند «شرح» حکمت پاس نمودن بر موضع وجع آنکه از راس انامل از حرارت
غریزی و قوهٔ مغناطیسی عامل سرایت در موضع وجع معمول کرده بالتبع
حرارت معمول هم بهیجان آمده و دو حرارت مدد نموده درد را که در یک محل است
منبسط نموده و خورده خورده درد را از وجود زایل می نماید ولی هرگاه تمام اوجاع
در یک موضع جمع شده شدت و جنبش بکلی حواس و قوای معمول را معطل و ضعیف
نموده مانع از دفع مرض میشود لکن هرگاه مرض منبسط شده قهراً وجع تخفیف یابد زیرا که
منبسط شده و در یک محل مجتمع نیست و دو حرارت عامل و معمول و قوای معمول
بر وجع و مرض غلبه نمایند اما هرگاه مرضی است که (قطع و کی) لازم دارد ناچار است بند دفع
عامل که خواب مغناطیسی بر مریض طاری نماید زیرا که مریض را قوی ضعیف و طاقت
آنکه تحمل وجع نماید ندارد و لابد هم وقت (کی) یا قطع غشی عارض میشود بسبب هجوم حرارت
غریزی بظاهر بدن و تسخین بواسطه حرکت هنگام قطع یا کی عضو مریض بواسطه وجع
لابد است که در همان غشی تمام قوی مریض تمام شده هلاکت است پس بهتر نشست

که خواب مغناطیسی بر مریض طاری نموده که تمام قوی حس باطن نموده و ظاهر بدن
بحس شده که احساس وجع ننماید پس از انقطع یاکی ضرری نمیرساند (دستور العمل عامل
آنکه نهایت توجه را نماید که وقت غذای مریض منقضی نشود و بدل ماتحلل بدن تمام نشود
که بنیه ضعیف شده و در همان خواب مغناطیسی بماند تا ابد الدهر بلکه بر عامل را لازم
بل واجبست که هر دو ساعت بدو ساعت مریض را بهوش آورده قدری غذای
کثیر الکیفیه و قلیل الکمیه و مایع باو تغذیه نموده دو مرتبه خواب طاری نماید تا هنگامیکه
وجع باقیست و نگذارد که بدل ماتحلل بدن تمام شود بقدری هم تغذیه نماید که کل طبیعت
شده بهضم آن غذا مشغول شده از دفع مرض باز ماند بلکه غذای قلیل لطیف و مقوی مایع
دوم پاس طویل یعنی پاسیکه از سر تا پا کنند بانقسم که مریض را نشانیده
پاس کنند و اگر مریض را خوابانیده پاس کنند آنرا پاس افقی نامند و اینچنین
گونه پاسها را پاس مغناطیسی نیز مینامند زیرا که بواسطه این پاس بر مریض خواب
مغناطیسی نیز طاری مینماید و بسیار موثر است پس هرگاه بخواهند بجهت دفع
امراض عمل نمایند با دست جسم مریض را مس نمایند و هرگاه برای طاری کردن
خواب باشد باید دست را از چشم مریض دور بدارند (شرح) باید دانست
که پاس طویل را باید در وقتیکه معمول داشت که در احدی از اعضای رئیسه
مرضی ظاهر شده باشد و خوف تلف باشد و بخواهند مرض را از آن محل نقل داده
و بمحلی که دورتر از آفت باشد بریزند بهمان طریقیکه از سر تا پائین را پاس
میکنند ناچار مرض از آن محل نقل شده بجانب دیگر می‌ریزند زیرا که مرض یا مادی است
یا بادی) هرگاه بادیست که همان قدر که پاس مینمایند حرارت غریزی
سراپای عامل جذب مرض بخارج مینماید و دفع مرض مینماید و هرگاه مادیست
نیز بسبب حرارت غریزی عامل معمول رد نموده مرض را اولا منبسط
در دو محل دیگر نموده و کم کم نضج ماده و دفع مرض مینمایند امراض بادی را باین طریق
معالجه سهل است ولی مادی را لازم است که در تدبیر [illegible]

بگوشند سوم پاس محدود وان بر دو قسم است یکی انکه
در این پاس توجه و قوه ارادی بسیار لازم است و مقصود از ان انکه عامل
معمول را که بفاصله نشسته است بسوی خود جذب نماید باین قسم که طرفین باید حواس
ظاهره و باطنه خود را در همان عمل جمع نمایند پس انوقت عامل هر دو دست
خود را دراز کرده قلیل حرکتی دهد که شخص خارجی هرگاه ناظر باشد چنان گمان کند که عامل
باشاره با معمول مقصودی دارد و در ان هنگام توجه طرفین و حرکت دست عامل
ناچار قطع نفی ممتده از نظر عامل و معمول مینماید زیرا که متصل دست خود را حرکت میدهد
و چون شرطش توجه طرفین است معمول ناچار است که منجذب بسوی عامل شود
زیرا که بلسان چیزی نمیگوید ولی همانقدر که با انگشتان گشاده و قدری خم شده اشاره
بسوی معمول مینماید معمول را یقین حاصل میشود که وی را ندا میکند که بیا بیا از طرف دیگر دست
او حایل نور عینین طرفین میشود معمول ناچار قلیلاً قلیلاً حرکت بسوی عامل نموده و همان
حرکت محدث حرارت میشود و هر قدر عامل از معمول دور باشد ناچار گمان معمول
زیادتر و توجه او بیشتر و حرکتش شدید و احداث حرارت زیادتر و باین لطایف الحیل
دفع مرض از وجود مریض می شود ولی مشروط به انکه تعطیل در توجه طرفین
هنگام عمل ظاهر نشود

قسم دیگر انکه عامل دست چپ خود را بسوی معمول طوری دراز کند
که بوقت چوگان بازی چوگان را می افکنند و باید عامل پای راست خود را پیش
نهاده و چنین تصور نماید که قوت ارادی را بر معمول افکنده و او را بجانب خود
جذب میکند و این نوع سریع الاثر تر از سایر اقسام است و عامل کامل بسهولت
معلوم میکند که بر کدام یک از اهل مجلس اثر عمل زودتر ظاهر میشود که هرگاه دست
خود را حرکت دهد فوراً انکس هم متحرک میشود و در بعضی اوقات جذبه طرفین چنان ممتد میشود
که عامل و معمول هر دو هم اغوش میشوند پس هرگاه عامل خواهد که دفع از خود
نماید شروع بپاس دافع نماید

چهارم پاس دافع این پاس مخالف پاس ممدود است یعنی باید عامل کف دست خود را بجانب معمول کرده چنان حرکت دهد که گویا معمول را می افکند اما باید انگشت را قدری خم بدارد (شرح / بدیهی است که اشاره یعنی پاس دافع که حرکت کف دست است اشاره بان است که راجع شود تا چار بطریق قهقری معمول بمحل خود مراجعت نموده از آمدن یک اندازه حرارت احداث از برگشتن هم یک نوع حرارت لهذا وجود معمول از حرارت معطل نمانده و با حرارت عزیزیه وجود معمول مدد کرده دفع مرض نماید

پنجم پاس طویل منقلب برعکس پاس طویل است یعنی از پاس طویل اثر مغناطیسی را داخل بدن معمول مینمایند و از این پاس دفع اثر مغناطیسی مینمایند و چنین است که باید عامل دست معمول را در دست خود گرفته بقسمیکه تصویر شده مقصور شده اینگونه پاس کردن و برروی معمول افشاندن اثر مغناطیسی را دور مینماید لکن عامل صاحب وقوف را حاجت بدینگونه پاس نیست بلکه محض بتکلم هم می تواند اثر مغناطیسی را از معمول دور نماید (شرح / مقصود از این نوع پاس آنکه پس از آنکه دست را بر صورت معمول افشاند بواسطه حرکت دست عامل یک خوفی در وجود معمول ظاهر شده و همین قدر که چشمان بر هم میزند متدرجا حرارت که بواسطه پاس سابق در ظاهر معمول پیدا گشته میل بباطن نموده و حرارت ظاهر بدن تقلیل و قوه مغناطیسیه از او زایل میشود و این بود صفت اقسام پاسها



باب نهم قاعده مخصوص مغناطیسی جهت دفع امراض

انیست که عامل المرض را در یک محل مجتمع نموده و از انمحل دفع نماید باینطور که سر انامل خود را متصل بیکدیگر نموده بر جسم بگرداند و بر موضع مخصوص از جسم قرار دهد که اثر درد در ان محل مخصوص جمع میشود و بعد از ان جا دفع نماید اگرچه بعضی اوقات وجع شدت میکند لیکن خوف ننماید بزودی دفع مرض خواهد شد (شرح) بسبب حرکت انامل عامل حرکتی در جسم معمول ظاهر میشود فوراً هنگام مرض بجهت شدت دردش خوف از حرکت داشته و محتاط بوده از حرکت دادن جسم لکن وقت حرکت دست عامل بالتبع جسم معمول هم فوراً حرکت میکند و از انحرکت حرارت در موضع وجع حادث شده و موادی

که سبب از برای مرض و وجع شده و ذوب نموده و تبعیت حرکات جسم نزول بحت نموده و محل اول یا دف خالی شد و تمام مواد در محل دیگر مجتمع شده محل تنگ و مواد نازله بسیار عرصه بر موضع تنگ نموده اینست که وجع غالب میشود و هرگاه ماده ان صفرا یا دم است ورمی حادث شده و منفجر میشود و هرگاه ماده بلغم منجمد است از همان حرکت جسم از حرارت متحدثه از حرکت بلغم منجمد را ذوب نموده بطریق دمعه یا نزول یا از حلق دفع میشود هرگاه ماده مرض سوداء محترق از اخلاط ثلثه دیگر است پس از انکه ماده را در یک محل جمع نمودند شقاق حاصل شده و دفع مرض خواهد شد

باب دهم طریق مس کردن

بدانکه مراد از مس این فن انست که لباس معمول را از بدنش بیرون نموده پاس نمایند

باب یازدهم علاج بطریق طب روحانی

مخفی نماند که هرگاه در هر طایفه عالم علم مسمریزم یا طبیب موجود باشد انفع است از طبیب یا عالم بعلم مسمریزم که از خارجه باشد بدلیل انکه قرابت فیما بین رفع تکلیفات از میانه می نماید و کذالک بجهة قرابت حتی المقدور دقت و رعایت حال مریض خواهد نمود و نیز مریض را از او اطمینان قلبی حاصل است و نفس اطمینان باعث بر تقویت بنیه و حرارت غریزی و دفع مرض میشود علاوه بر مراتب مذکوره هنگام ضرورت بروز مرض فوراً حاضر شده وسیله احتیاج تکلیف میشود بخلاف طبیبی که از غیر اقارب و خاندان بوده باشد تا هنگامیکه او را بر سر مریض حاضر سازند وقت بسیار تضییع شده مرض هم شدت میکند و شبهه نیست که هر مرض مادیاً کان او بادیاً هر قدر زود تر سهل العلاج تر است و هر قدر مرض متمادیه نباشد همین قدر که مزمن شود عسر العلاج است و چنانچه طبیب در اقارب میسر نشود همسایه یا دوستی که متصف بصفاتی که مذکور خواهد شد بوده این اولی است

پس هرگاه در طایفه چنین عامل موجود باشد باید که در ابتدای مرض در علاجش سعی نمایند و نگذارند که مزمن شود

باب دوازدهم در ذکر امراض عصبانی

منجمله ازان امراض امراض عصبانیست که مبدأ اعصاب دماغ و بعضی ازان امراض که قرب بمبدء یعنی مخ که دماغ بود باشد عاقبت منجر بجنون یا عشق خواهد شد و بعضی دیگر که قرب باآلات حس مشترک و حواس ظاهره و باطنه مثل ذائقه و لامسه و سامعه و باصره و شامه داشته باشد گاه میشود که از حد اعتدال خارج شده یا زیاده از معتاد مدرک میشود یا کمتر هرگاه از حد اعتدال خارج و زیادتر شده باشد باید دانست که سبب اینمرض سودا و عاقبت ان منجر بسرسام یا جنون خواهد شد و چنانچه از ذکاوت و حواس مریض کاسته و از حد معتاد کمتر شد علامتش ان است که اعضا سست در خود لمس لین مریض تنبل و کاهل میشود سبب ان غلبه رطوبت الزجه است عاقبت منجر بفالج یالقوه خواهد شد لهذا معالج لازم است که علاج مرض را قبل از شدت مرض بنمایند که مزمن و صعب نشود و بر معالج لازم است نهایت وتوسع در اطلاع بر جزئیات اسباب اینمرض حاصل نماید مثلا هرگاه کسی را خوف عارض شود باید دانست که عضو دور اندیشی یعنی محل خیالات که دماغ است از حد اعتدال خارج شده و هرگاه مریض را فقط اندیشه هلاکت باشد ظاهر است در اعضای رئیسه حدت ظاهر شده و هرگاه بجهة اولاد مغموم باشد باید دانست بجهت که قلب است از حد اعتدال خارج شده لهذا عامل علم مسمریزم را لازم است که در امراض عصبانی اول اسکلت سر که مبدأ اعصاب است بدقت ملاحظه نماید و بعد در علاجش بکوشد

باب سیزدهم مزنو مسمرکت یعنی علاج بطریقه علم مسمریزم بذریعه علم کاسه سر

چنین است که اول خواب مغناطیسی بر مریض طاری نموده عضوی که ضد عضو

مأوف باشد تقویت نمایند و قوی یعنی بنیه را باید بذله بهجی و نغمه سرائی
و امیدواری باید تقویت نمود که دفع مرض نماید و هرگاه در بطون دماغ ورمی
پیدا شده باشد باید رفع ورم نمود و هم عضو مأوف را مسمرزم باید کرد و قبل از
تضعیف عضو مخالف عضو مأوف را نباید تقویت کرد و جهة تضعیف عضو
مخالف آنکه قبول ماده مرض نماید و جهة تقویت عضو مأوف آنکه دفع ماده از خود
نموده که سبب هلاکت است و بر عضویکه ضعیف شده و سهل العلاج است
بریزد و جهت آنکه غالباً اطبا دواهای رادعه استعمال مینمایند که ماده را از عضویکه
محل خطر است ردع نمایند و به محلیکه مخالف و سهل العلاج بریزند پس از آن
در علاجش میکوشند و ایضاً عضو مأوف را مسمرزم باید کرد و هرگاه تمام عضو
که در حقیقت قوی بوده باشد و تقویت نمایند بسیار منفعت خواهد داشت
و همیشه مریض را بافسانه و امیدواری و حکایات و نغمات و مطالب مسرت
امیز مشغول سازند و حواس او را از خیالات واهی منصرف نمایند و اعضای
مأوف را فوری مسمرزم باید کرد و اثرش را دور باید کرد و هرگاه مرض بجهة
ضعف یا قوت اعصاب بوده باشد علاج آن آنکه بر مریض خواب مغناطیسی
غالب نمایند چند ساعت او را در آنحالت بدارند و در اثنای خواب او را
مس نمایند تا که تعلق مغناطیسی منقطع نشود و این قاعده در همه جا ساری و جاریست
که خواب مغناطیسی بر مریض غالب کرده از نزدش نروند زیرا که در این
خطر عظیم است و ظن غالب اینست که در حال صحت کم حرکت میکنند و اعمال
دماغی از قبیل نوشتن و خواندن وغیره بسیار حرکت میدهند امراضیکه متعلق باینست
دلالت میکند بر ترهل بدن و بسیاری انصراف قوت دماغی از اینست که گاه
میشود که اصابع سرد مینماید و قوت لامسه باقی میماند علاجش اینست که او را
بجانب شمال یا جنوب میل داده و از سر شروع کنند و تا پاها پاس کنند
و چند بار بر او خواب مغناطیسی طاری نمایند و مریض را دستور العمل ورزش خفیفی بدهند

باب چهاردهم علاج زیاد رفتن خون از بدن

اگر بسبب سقطه یا ضربه از بدن خون زیاد برامده باشد بحدیکه نبض ساقط و اثار مرگ ظاهر شود علاجش را باینطریق باید نمود که دستمالی چهار ته نموده بر قلب مریض گذارد و بر او آهسته آهسته از بخار دهن نفخه دهد تا هنگامیکه دستمال از بخار دهن گرم شود و رطب شود دو سه دقیقه صبر کرده بطریق پاس دافع عمل نماید تا اثر در تمام بدن منتشر شود پس از آن مریض را قدری از عرق مقوی گرم بدهند که بخورد مریض بحال آید و هرگاه دوباره ضعف در مریض ظاهر شود مجدد عمل دافع را نماید و هرگاه رفتن خون موقوف شده و تب و نقاهت باشد در اینصورت نبض مطراقی میزند علاج اینست که بطریق مذکور بر صدغ مریض دستمالی چهار ته کرده گذارده و از بخار دهن نفخه دهد بعد با سر انگشتان شروع در پاس کردن نماید که خون در سر گرم خواهد شد (شرح) حکمت گذاردن دستمال بر قلب مریض و نفخه دمیدن و گرم و رطب شدن آن اینست که شرائین قلب منبت است و خونهائیکه دفع شده قلب را بار دو خون قریب بانجماد شده که هرگاه منجمد شد مریض را تمام می کند پس بواسطهٔ حرارت غریزیه که از فم با نفخ بر دستمال میرسد خورده خورده به قلب رسیده و خون منجمد را گرم و رقیق مینماید و در عروق جاری مینماید و تغذیه بدن می نماید و هم بر حرارت غریزیه مریض افزوده قوی را مستعد دفع مرض میسازد و بدیهی است که تا قلب سرد و خون از جریان نیفتد موت ظاهر نمیشود زیرا که بدن متصل از قلب و خون تغذیه میشود چون قلب سرد و خون منجمد و از جریان افتاد غذا به بدن نمیرسد اینست که علامات موت ظاهر میشود که هرگاه پس از مرگ هر محل میت را بشکافند خون بیرون نمیاید وجه انداختن دستمال آنکه متدرجا حرارت بقلب مریض برسد و قلیلاً قلیلاً خون رقیق شود و سرایت در عروق نماید که هرگاه یکمرتبه در عروق سرایت کرده هم قلب از قوه می افتد و هم قوی ضعیف تاب و تحمل آن را ندارد و خورانیدن عرق مقوی آنکه مانع است

و با دم ممزوج و رقیق شده زودتر ببدن میرسد

باب پانزدهم صداع عصبانی که از بخارات متصاعده از معده باشد

علاجش اینست که مریض را بر کرسی راست نشانیده و عامل خود در عقب سر او ایستاده و هر دو دست خود را با هم کرده بطوریکه اثر مقناطیسی را دور میکند همان طور از گردن مریض بقدر چهار انگشت دورتر تا تمام سر مریض را پاس کنند چند مرتبه در پنج دقیقه رفع خواهد شد و اگر این مرض از نقصان و تفرق اتصالی در اعصاب بجهة ضربه یا سقطه عارض شده باشد از یک مرتبه عمل کردن باز عود میکند باید که تا چند روز جسم را پاس کنند و هرگاه از این نیز فایده مترتب نشود باید از پایین کردن شروع نموده مس کنند و چند مرتبه پاس کنند و بر مقام مرض نفخه و نفس بدمند و هرگاه باز از این مقصود حاصل نشود خواب مغناطیسی بر مریض طاری کرده بطریق مذکور پاس کنند (شرح) باید دانست که این عمل را خاصیت اینست که از حرکت دست عامل چشمان مریضهم بالتبع حرکت نموده حرکت چشم محدث حرارت و محلل مواد فاصله خصوصا رطوبات غلیظه بقسمیکه یا بعرق پیشانی یا دمعه از چشم رفع مرض خواهد شد ولی اولی انست که صاحب این مرض را بخواب مقناطیسی یا طبیعی یا پاس کردن معالجه نمایند و شرب قلیل افیون هم از جمله معالجات مجربه است

باب شانزدهم دفع جنون

علاجش اینست که خواب مغناطیسی بر مریض طاری نموده زیرا که هیچ علاجی سریع التأثیر از خواب نیست بجهة معالجه این مرض و هرگاه خواب بر او طاری شود او را زود بیدار نکنند مگر اوقات تغذیه و در همان حالت خواب بدارند مشروط بر اینکه عامل از مریض منفک نشود و علاوه از این خواب اسکلت کاسه سر را خوب ملاحظه نماید که در کدام عضو حرارت زیاد شده و دم را محترق نموده و مبدل بسودا کرده است و سبب از جهة این مرض شده پس بر عضو مادف انگشت نهاده و بذریعه قوت ارادی یعنی بدقت و تصورات قلبی قوت دهد و عضو مادف را ضعیف نماید یعنی از

سبب مرض شرح ا بباید دانست که غالب امراض جنون از غلبه سودا
و فساد در قوه متخیله ظاهر میشود لهذا معالج را لازم است که در استفراغ خلط سودا
کوشیده و در اصلاح قوه متخیله بکوشد بخواب و اشتغال مریض از خیالات متفرقه و
نوم مغناطیسی یا طبیعی و علامت سوداوی تحرق از دم است که قوت و شعیت
در مریض ظاهر میشود و محرق از بلغم را علامت سستی و تنبلی و بهت و بی آزاری است
و علامت محرق از صفرا حدت سامعه و ذکاوت و تیزی ذائقه در هر کدام از این
اقسام باید از اغذیه و اشربه که مولد سودا است بپرهیزند و معالج هم باید از استعمال
عطریات و اغذیه و اشربه نفاخ بپرهیزد و معتدل المزاج بوده ببالین مریض حاضر شود

باب هفدهم علاج درد شقیقه

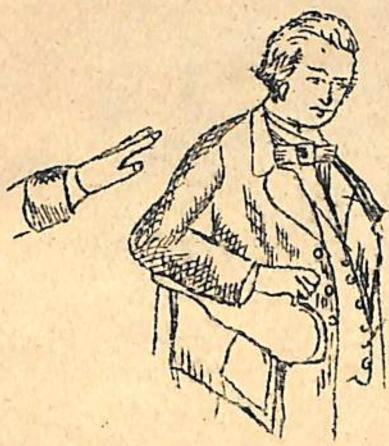
علامتش حمرت وجه و غنیین علاجش اینست که بر مریض خواب مغناطیسی طاری
کرده بر مقام درد چند مرتبه پاس کنند با دست با کافور یا افیون آلوده و بهتر

انست که قدری افیون بر شقیقه با صبغ زرد بمالند ولی بموضع مریض دست نرسد هرگاه رفع مرض شد نعم المطلوب والا مس نموده پاس نمایند و بهمین قسم باید بمعالجه درد دندان و لثه معمول دارند (شرح) وجع شقیقه یا بادی است یا مادی هرگاه بادی است بهمان پاس کردن و استشمام رایحه کافور و ضماد افیون رفع خواهد شد و هرگاه از قلت خواب است و بجهة شدت درد خواب طبیعی او را طاری نمیشود در آنوقت خواب مغناطیسی بر او طاری نموده و تا وقت تحلیل غذا او را بخواب بدارند پس از آن او را اغذیه و اشربه لطیفه مایعه دهند بزودی رفع خواهد شد و هرگاه مادی است بسا هست که از یبوست هم میشود اغذیه و اشربه ملینه باو بخورانند که تفتیح حاصل شود و پس از پاس محل وجع سر دل و رو هم قدری مالش دهند و غذا را هم بقدر حاجت بخورانند نه زیاد که ثقل بر طبیعت شود



باب هیجدهم علاج درد مفاصل

اگر مرض مذکور در یک مقام خاص باشد از مدت قلیل پس باید از مقام مخصوص مسمرزم بکنند و همان جای ماوف را پاس کنند تا اختتام جسم یعنی اگر درد بر نصف حصه اسفل بدن باشد پاس را بجانب اصابع پا ختم کنند و هرگاه وجع در نصفه حصه اعلی بدن باشد پاس بجانب انگشتهای دست ختم نمایند و هرگاه از پاس کردن فائده حاصل نشود خواب مغناطیسی بر مریض طاری کرده بعد پاس کنند (شرح) مصنف متعرض است بر اینکه هرگاه از پاس در بیداری اثری مترتب نشود خواب مغناطیسی بر او طاری نماید بعد پاس کنند مترجم گوید حکمت اینکه در بیداری اثری ظاهر نمیشود اینست که تمام اعضا و جوارح دو قسم حرکت دارند اول حرکت طبیعی که بجهة تغذیه نمودن بدن و عبور و مرور اخلاط اربعه در بدن و ضربان شرائین و دیگر حرکت خود شخص مریض هنگام پاس کردن اثر پاس منبط و اثریکه سزاوار است در عضو مخصوص نمینماید لهذا خواب مغناطیسی بر او طاری نمایند که حرکت جسدی مقطوع شده اثر پاس و حرارت مؤثره از ید لامس بزودی بعضو رسیده و در انمحل ثابت شده و در مدت نوم معمول اثر تام نماید و این از جمله بدیهات است که در شرب دوا هم هرگاه مریض متحرک باشد اثر دوا اثریکه باید نمیکند



باب نوزدهم در معالجه درد کمر

هرگاه وجع کمر عارض شخصی شده باشد سزاوار است که بر مریض خواب مغناطیسی طاری کند و عضو رئیس یعنی دماغ را قوت دهد باینطور که مریض را قائم بدارد و از سر شروع در پاس کرده بجانب دماغ اورده تا استخوان فقره عصعص تمام نماید فوراً اثرش ظاهر و نفع خواهد کرد و ظن غالب است که در بعضی اشخاص از پاس تنها فقط فائده ظاهر میشود (شرح) حکمت انکه از پاس کردن رفع درد کمر میشود است که حرارت غریزیه از وجود مریض بسبب ضعف بنیه و قوه کم شده و رطوبات لزجه که از اغذیه واشربه یا از عدم حرکت مریض متدرجاً در مفصل کمر جمع شده اسباب اینمرض شده نمیتواند که ذوب نموده بعرق یا ببول دفع نماید لهذا از حرکت دست فاعل وحرارت غریزیه ان در مزاج مریض بنوعی که یاد کرده شد در وجود مریض اثر نموده و رطوبت غلیظه را ذوب نموده دفع خواهد کرد واما دلیل خواب مغناطیسی انکه اعضا ساکن شده اثر زود تر بمحل آن برسد بطریقیکه مذکور شد

باب بیستم علاج مرض نقرس علاج ان بطریق پاسهای مذکور است که مریض را برانتهای جسد مریض قائم بدارد و هرگاه از پاس کردن فائده مترتب نشود خواب مغناطیسی بر مریض طاری نماید و پاس کند که در تمام بدن اثر کرده نفع خواهد بخشید شرح بطریق در کمر است الا انکه مداومت در اینمرض و پرهیز کاری از چیزهائیکه باعث اینمرض شد مثل اشیاء نفاخ پرهیز نمایند



باب سیست وهفتم علاج سستی کمر یا استخوان عصعص

علاج ان است که از گردن شروع کند تا استخوان عصعص رساند و گاهی مس کنند و گاهی پاس تنها و علاوه براین عضو دردرا هم تقویت مینماید که از انقسم با استخوان نشستگاه قوت زیاد میرسد و مراد از مس کردن انست که لباس را از بدن مریض دور کرده پاس کند (شرح) چون سبب این مرض یا برودت است که بکمر رسیده و از حرارت و قوه جاذبه کمر کاسته مرعاملرا لازم است که کمر را از حرارت وجود خود بطریق پاس ومس تا حدیکه کمر عرق نماید پس ازان فلفل را با صفرة البیض بر کمر بسته و محکم به ببندد و قبل از انکه عرق ان موضع خشک شود و چهل روز صبح یکدانه زرده تخم نیمچه و شبها بیضهٔ گوسفند بریان کرده و کلیه گوسفند بخورد با نان



باب بیست و دوم در علاج فالج و لقوه

هر گاه نصف بدن مفلوج باشد معالجه باینطریق نماید که از جانب مخالف پاس کند و تا عضد مفلوج آمده تا انگشتهای پا برود همین طور است از برای آنانکه مجذور باشند و اگر مریض میتواند که دست خود را دراز کرده بر پای خود بایستد علاج اینست که از انتهای عضو مادف تا شروع حس کرده تا وقتیکه خستگی ظاهر نشود و هر گاه بطلان حس شده باشد باید عامل دست مریض را در دست خود گرفته و از دست دیگر پاس کند (شرح) مصنف را عقیده چنان است که علاوه بر پاس مالش و مس عضو مادف هم از جمله واجبات است زیرا که از مالیدن بدن یا موضع حرارتی که مجذب رطوبات بارده است ظاهر شده و رخوتی در عضو ظاهر مسامات مفتوح شده و رطوبات را بعرق دفع مینماید زیرا که حرارت محدثه از پاس یا مالش ترقیق رطوبات لزجه و فتح مسامات مینماید ولی بپاس تنها این اثر را نمیکند زیرا که رطوبات غلیظه سد مسامات که محل خروج عرق و رطوبات بدن است نموده نمی گذارد طبیعت از او دفع نماید و تدبیر غذا هم از واجبات و لکن مریض را باید از اغذیه و اشربه بارده رطبه منع نمود و کذا از کثرت ماء و ادویه و اشربه و اغذیه حاده حاره باید استعمال نمود

باب بیست و سیم معالجه ضعف و نقاهت و تربیت بدن

اینمرض خواه در احدی از اعضا بوده باشد یا در عضو مخصوص از مسمرزم رفع خواهد شد بطریقیکه در علاج فالج گذشت یعنی بر عضویکه سست شده پاس کنند (شرح) علاج بطریق فالج است الا آنکه در اینمرض حرکت زیاد و حفظ بدن از برودت هوای ورزنده و کثرت شرب ماء لازم است

باب بیست و چهارم علاج مرض سل

در این مرض مسمرزم چنان مفید است که اطبا را حیرت بر حیرت می افزاید که از پاس کردن بر سینه و دل تخفیف معلوم شود بر موقعیکه در دل طرفها پاس واقع باید گردد

شرح غالبا امراض سینه از رطوبات منجمده در قصبه ریه واقع میشود و هرگاه
قلیل ضیق النفس هم باشد و گاه از حرارت کبد و قلب میشود و ورم هرگاه طپش قلب
همراه داشته باشد هرگاه بجهة رطوبات منجمده در قصبه ریه بوده باشد پاس دافع
و مس بر سینه هر دو لازم تا انکه حرارت ظاهر شده رطوبات منجمده را ذوب
نموده و اشربه و ادویه حاده استعمال تا انکه بقطع اخلاط از سینه ببرد و بعد
ازان شرب سهلی نموده دفع نماید و هرگاه از ورم کبد باشد کبد را مالش نموده
و پاس دافع نماید و بجهت حرارت محدثه بفتح ورم داده منفجر شود و علامتش انکه بول
و براز ریم آلوده دفع شود و هرگاه از حرارت قلب و کبد بوده باشد پاس دافع داشته
و ادویه بارده لطیفه استعمال نماید

باب بیست و پنجم در معالجه ورم شش

علاجش اینست بر مریض خواب مقناطیسی طاری کرده بر مقام ماوف پاس متلف
با طراف پاس نمایند بخصوص اگر کج بکنند مناسب تر است و اگر عامل هر دو دست
خود را باهم کرده بر مرکز صدر مریض آرد و بعد بطور مدور بر پهلوی مریض
بیاورد و انفع است بعد ازو بیع متابعت سر انگشتان خود را بمقام مرض نشانه کند
و دست خود را حرکت بدهد بطور دیگر گویا اثرش را بر سینه خود داخل میکند بعد ازان
دست خود را بر سینه اش آهسته آهسته تکان دهد

باب بیست و ششم علاج ضیق النفس

علاجش بطریق مذکور است اگر احتیاط اینست که از برای کسیکه ضیق النفس دارد همه
روز و غسل باید کرد اگر ممکن باشد روزی دو مرتبه غسل کند و بعد از ازاله مرض از برای
حفظ صحت چند روز همین عمل بدستور جاری بدارد تا بکلی رفع شود شرح
مقصود انکه از پاس متلف انکه رطوباتی که در قصبه ریه جمع گردیده قریب بانجماد سینه
حلق را تنگ نموده لهذا مریض را صعب است تنفس آسوده کی لیس از پاس
انها هست حرارت و از حرارت رطوبات منجمده ذوب شده و نزدیک

محلی یا از حلق بسرفه یا بحول وادرار دفع میشود

باب بیست هفتم علاج سل ودق

اینمرض اکثر زیاده بجوانان عارض میشود اگرچه اینمرض زیاد مشکل است احتمال دارد که معالجه نشود لکن بتجربه بطریقیکه در امراض ریه مذکور شده معمول دارد مگر اینقدر زیاد کند که مریض را مقابل خود نشانده دستش را در دست خود بگیرد و از دست دیگر مسمریزم کند (شرح) علاج این دو مرض بسیار مشکل است لکن احتمال علاج دارد ولی بمدت متمادی با ملاحظه اغذیه واشربه ولی پاس را اینقدر نماید که حرارت یقین احداث کند و مریض را باید بقسمی از غذای لطیفه وافسانهای شیوا مشغول دارد که طبیعت وخیالات را از همه امور آسوده و مشغول بدفع مرض نماید

باب بیست هشتم در علاج کبد

هرگاه در فعل کبد سستی ظاهر شود یعنی از حرارتیکه طبخ ثانی اغذیه میدهد حرارت در عروق ماساریقا جریان میدهد بکاهد علاجش آن است که مریض خواب مقناطیسی طاری کرده بر معده پاس طویل کنند (شرح) ابطال فعل کبد که عبارت از طبخ ثانی غذا است بسبب رطوبات یا برودت حاصل میشود علامتش آن تحلیل بدن و هزال است زیرا که فعل ثانی که طبخ کبدی است ترقیق آن غذا که قابل تغذیه و عبور از عروق شعریه شده و ببدن برسد بسبب قلت حرارت کبد باطل شده لهذا تغذیه بدن که نشر هزال ظاهر میشود پس آنچه تدبیر باید نمود حرارت در آن موجود شود هرگاه مریض در نهایت استقامت می تواند ساکن شده و یک ساعت حرکت نکند معالج معتدل المزاج چه باید از حرارت وجود خود قدری بآن محل [illegible] باطل حرارت از قلب مریض نقل داده بکبد او برساند بدینقسم که از قلب مریض [illegible] کرده بطرف کبد [illegible] حرارت [illegible] حرارت قلب [illegible] هیجان [illegible] قدری [illegible] [illegible]

کبد میشود پس باید روزی چهار پنج دقیقه بدینطریق پاس نموده و روز بعد از مریض سوال نموده
که بالنسبه بروز قبل قوه بدنی او تا چه قدر است هرگاه بهتر است باز پاس نماید و هرگاه شکایت
از زیادتی تزلزل و ضعف نمود معلوم است که قدری حرارتش مفرط شده دو روزی
فاصله داده باز بهمین دستور پاس نماید بشرط عدم حرکت مریض والا خواب
مغناطیسی طاری نموده پاس کند و هر روز چهره مریض را ملاحظه نماید و اشربه و اغذیه
مریض باید در درجه دوم نصف حرارت و رطوبت داشته باشد

باب بیست و هفتم علاج امراض قلب

علاجش انکه خواب را بر مریض طاری کرده بر تمام جسم مریض اهسته اهسته پاس کنند و اگر
بر قلب هم دست را تکان بدهند مفید است و وقت پاس کردن انگشت ابهام
مریض را در دست خود بگیرد هرگاه احساس طپش قلب نماید فوراً عمل را موقوف دارد
شرح) امراض قلبیه هرگاه از حرارت بوده باشد باید از قلب شروع در
پاس نموده تا شکم تمام نماید که بالتبع حرارت بنا بجهت حرارت دست عامل
میل ببالا نموده دفع میشود و هرگاه مرض از برودت معده بوده باشد پس پاس از شکم گرفته
و بقلب منتهی ساخته و پس از پاس لازم است که چند دقیقه با دستمال گرم بملایمت
قلب را مالش داده بجاورت دستمال گرم و ید عامل بر حرارت قلبی او افزوده
رفع مرض شود هرگاه ضعف در قلب ظاهر شد بهتر انست که از عمل باز ایستاده
فوراً قلیلی ماء الحیات و قدری قند که وزناً بیست مثقال یا ده توله شود بخورانند
باز شروع بعمل نمایند و وقت عمل را همیشه بین الغذائین قرار دهند قبل از نهار و
قبل از شام بفاصله یکساعت که بدین لطیفه علاج مرض خواهد شد امکانش باید از صعود نمودن
بلندی یک مرتبه برا و داخل شدن پرهیز نموده او را از برداشتن چیزهای سنگین تکلیف
نمودن یا انکه در اب گرم رفتن و راه زیاد رفتن منع نمایند

باب بیست و هشتم علاج امراض معده و سوء هضم

علاجش انکه خواب مغناطیسی را بر مریض طاری کرده بر معده پاس طویل کنند

دوائیکه مسمریزم کرده باشند جرعه جرعه بمریض بنوشانند و هرگاه بخواهند از قاعدهٔ اسکلت سر علاج نمایند اینست که اول خواب مغناطیسی بر مریض طاری کرده عضویکه فوق صدغ واقع است از دست مس کرده بتوجه تمام قوت بدهد مریض را گرسنگی و عطش مفرط ظاهر میشود پس در انحالت غذائیکه سریع الهضم بود بدهد بخورانند در روز دیگر نیز همین قسم معمول دارند ولکن در وقتیکه عضو مذکور را قوت میدهد باید احتیاط نمود که گرسنگی چنان شدت ننماید که منجر بجوع شود که هرچه بیشتر میل بخوردن آن نماید هرگاه عامل بخواهد که میزان گرسنگی مریض بفرمان او شود طریقه اش آنکه هرگاه عامل بر عضو خوشخواری بالای صدغ مریض انگشت خود را بگذارد فرو برد اشتهای مریض زیاد میشود هرگاه ملایم تر بنهد اشتهای مریض کم میشود و هرگاه انگشت را کمی بیک طرف ببرد اشتهای مریض بحالت اصلی میماند و هرگاه انگشت را زیاد زور بدهد مریض مبتلا بتخمه یعنی غذا در معده متعفن شده آروغهای متعفن میزند و علاوه بر این باید از استخوان فقرات ظهر که محاذی عصعص است تا مقابل استخوان سینه معمول دارند

شرح) مراد مصنف در اینمقام معلوم نشده که از عضو خوشخوری مراد چیست شاید محل عبور غذا به اعضا را مراد داشته بسبب آنکه از فشردن اصابع بر محلیکه غذا عبور نموده و ببدن میرسد منع عبور غذا و رسیدن ببدن مینماید لهذا تغذیه نمی نماید و معمول گرسنه میشود و قدری انگشت را خفیف تر بر موضع مذکور گذارد قدری غذا عبور نموده کمتر گرسنگی اثر مینماید و باید دانست که کلیه سوء هضم و امراض از حلویات و غذا های غلیظ مفرط خوردن حاصل میشود لهذا اکل بر طبیعت شده معده از کار خود باز میماند مثلاً دیگی در جوش و چیزی در او ریخته که پخته شود همینقدر که در جوش است چیز نه پخته دیگر در او ریخته آن چیز را هم که قبل از او در دیگ ریخته شده منع از طبخ مینماید و دیگ را از جوش باز میدارد پس حتی الامکان باید مریض را با لطف اغذیه سریع الهضم تغذیه نماید که کل بر او نشود در اینصورت بزودی معالجه شود ولی شارح را عقیده این است که عمل معده را روزی دو ساعت

باستعمال ابریشم و قدری گلاب یا با صندل سائیده یا با فوفل مالش دهد انفع از پاس موضع مذکور است

باب سی یکم علاج گرده و مثانه

علاجش بدین طریق است که اثر مغناطیسی بتوسط پاسها بر عضو ماوف برساند و بعد از آن بران عضو پاس نماید و در تمام امراض احشا باید آب مسمریزم کرده بمریض بنوشانند زیرا که این آب هر معده را تقویت نموده و تصفیهٔ خون می نماید و جسم را مستعد بر مسمریزم مینماید و در چنین امراض هرگاه بخواهند تلیین طبیعت باستعمال بر مریض طاری سازند باید عامل یکدست خود را بر ناف مریض گذارد و دست دیگر بر پشت مقابلش نهد و هرگاه بخواهند استفراغ بر مریض را یکدست بر سینهٔ مریض نهد و دست دیگر بر ظهر مقابلش (شرح) هرگاه سنگ گرده و مثانه داشته باشد حتی الامکان باید طبیعت را تلیین دهد و نگذارد که حبس البول و رادع ظاهر شود و در سنگ گرده علاوه بر پاس باید گرده را هم مالش داده هم ضماد که ذوب آن سنگ نماید بر آن موضع طلا نماید و حتی الامکان اغذیه لطیفه حاره بیاشامد و حرکت مفرط نماید و هرگاه حجر مثانه باشد اگرچه بسیار عسر العلاج است ولی در اول ابتلای مریض ممکن است بزودی علاج شود زیرا که هنوز رطوبات غلیظه مجتمعه در مثانه چندان منحجر نشده ولی هرگاه مزمن شود خوف تلف است و علاج آن ادویه حاره بر موضع مثانه طلا نموده و مریض را از حرکت باید باز داشت و اغذیه معتدل الحرارة والبرودة والرطوبة و کذالک ادویه و چندان مواظبت نمایند که حبس البول در او ظاهر نشود و شاید طبیعت باستعمال ادویه و اشربه و اغذیه لطیفه ذوب آن نموده از مجری بول دفع نماید ولی همه روزه بول را باید در قاروره ملاحظه نماید هرگاه با تبع بول حجر دفع شد لابد مریض احساس رفع وجع مینماید معالجه اش را قلیل قلیل ناقص نمایند ولی باید مریض را از اغذیه و اشربه حامضه و کل اشیاء حامضه منع نمایند

باب سی دوم علاج امراض چشم

هرگاه چشم کسی را ضعفی عارض شود یعنی از باصره اش بکاهد عمل معناطیسی فایده دارد
اگر نزول ماء باشد با وجود عمل آهسته آهسته مالش نیز بکنند بقسمیکه اذیتی باد وارد نیاید
وورم نکند و باید قبل از پاس کردن انگشت خود مریض را از آبیکه بر او عمل مقناطیسی
کرده باشند بشویند و انگشت خود را بفاصله یک انج رو بروی مریض بدارد
و بغور در چشم مریض نگاه تیز نماید که مفید است چونکه الات بصره متعلق بدماغ
زیاده دارد لهذا از پشت شروع کرده تا چنبر گردن پاس ومس نماید (شرح ۱)
هرگاه تن مریض بکهولت رسیده باشد باید دانست که بسبب قلت حرارت
غریزیه است باید بکلی از دفع خون فصد بپرهیزد و در اغذیه و اشربه نهایت
تلطیف را بنماید و از طرف مغز سر تا پشت گردن محاذی دماغ را پاس نموده
و همه روزه دو دقیقه دو عصب واقع پشت گردن را بملایمت مالش دهد و نظر
در چشم مریض تیز کند که از همان نظر کردن در چشم او رطوبات بتوسط سرعت حرارت
غریزیه چشم عامل بطریق دمعه از چشم جاری شده رفع خواهد شد و هرگاه جوان و در سن
شباب باشد باید دانست که از زیادتی قوه حرارت غریزیه و غلبه دم است
پس باید مریض با آب جوش خرفه و گل بر مغز الی پشت گردن ضماد نموده تا چهل روز عرق شاهتره
و کاسنی را با سکنجبین اوقات غلبه عطش بنوشد و عناب و بنفشه و شکره
و تخم حماض یک هفته بنوشد و ماميران چینی را با شیر نسوان که دختر
زائیده باشد سائیده بر اطراف چشم بمالند بزودی رفع خواهد شد
و هرگاه مقدمات نزول ماء است باید تصرف
نمود تا وقتیکه نضج بیاید باید با الات جراحی
میل زنند و آب را خارج
سازند و هرگاه میل ها مو
ست یا بنت شعر
باید اخراج آن از چشم نمود

تخم خشخاش در نسخه



باب سی و سوم معالجهٔ امراض سامعه و گوش

علاج کری که بسبب بعض امراض شده باشد باین طریق است که اول باید بطور
کامل مسمریزم بکنند و بعد بر هر دو گوش مریض پاس زیاد نمایند و هر دو انگشت
شهادت خود را بند نماید و بر دست آهسته آهسته دم بزند در یک دقیقه
بیست مرتبه همین طور باید کرد تا اثر مغناطیسی در بدن مریض اثر بکند بلکه در یک
مجلس بیست مرتبه این عمل را جاری دارد که بسیار مفید است (شرح
عقیده شارح چنین است که هرگاه ثقل سامعه از اثر امراض شده باشد
بهتر آنست که از پشت گردن باشاخ حجامت روز دو مرتبه
بیست باد کش بنماید که ارباح که موجب امرض شده
خارج شود و دم زدن بدست در محاذی گوش
حکمت آنست که حرارت ذاتی ذهن
عامل جذب ارباح نموده مرض را رفع
سازد



باب سی و چهارم در معالجه امراض سامعه

علاج کلالت نطق بسبب امراض علاج انکه خواب مغناطیسی بر مریض طاری نموده و عضو نقل و نطق را تیز کند و باید عامل متصل با او تکلم نماید بحدیکه خلق مریض تنک شده بخواهد او را جواب دهد که دیگر حرف مزن خلق مرا از زیاد حرف زدن تنک کردی بلعنف خواهد تکلم نماید انچه هم اشاره کند که بس است عامل متصل حرف بزند یعنی که من نمی فهمم توجه میکوئی تا انکه مریض فریادی نموده قهراً به تکلم می اید (شرح مراد اینکونه چون نغمه مریض از تکلم زیاد متنفر است خصوصاً کسیکه از زبان عاجز و تکلم نتواند چون کلمات سائل را میشنود ولی جواب نمی تواند داد خلقش تنک شده متصل عامل با اصرار بر پرحرفی نماید و بهیچوجه متحمل بدامدن مریض نشود تا انکه مریض خورده خورده زبان باز نماید ولی شارح را عقیده اینست که بدون اینکه مریض مطلع شود احدی از اغیار تحریک نموده که یک مرتبه براو داخل شده و حرفهای ناملایم باو بزند لابد او را بد خواهد امد و جواب میخواهد بگوید بهمین حیله زبان او باز میشود ولی حتی الامکان قسمی کنند که از خواب او نکاهد بلکه خواب او را زیاد نمایند

و هنگامیکه حالت جوش و خروش او را غلبه کند عرق بر پیشانی او جاری شود دیگر اکتفا نموده حرف زدن را موقوف دارند



باب سی و پنجم در علاج تب و لرز بدیعه آئینه حیرت

بیاور چهارده توله از هفت جوش و آنرا در آتش گداخته بحدیکه مخلوط شود بعد از آن فلز گداخته لوحی بسازد که چهار انچ طول و سه انچ عرض آن باشد ولی دقت نماید که لوح مزبور از چهارده توله کمتر نباشد پس آن لوح را بحدی صیقل داده که صورت در آن نمایان باشد پس آن لوح را بر کرسی قرار داده که قدری بلندتر از محاذی چشم باشد پس هرگاه خواهد که دفع مرض از مریض نماید باید که یکساعت قبل از موقع آمدن تب ولرز مریض را بنشاند بقسمیکه سر مریض مقابل قطبین مسمی باشد و مریض دو زانو بنشیند و کف دستهارا گشاده بر روی زانو بگذارد و در لوح نگاه کند و عامل خود نیز در عقب سر مریض نشیند و به مریض بگوید که نظر خود را بر آن لوح اندازد و بطرف دیگر نیز نگاه نکند و این عمل را تا بودن تب در بدن جاری بدارد و در روز اوّل فی الجمله تخفیفی

ورتب میشود و در عرض سه روز بکلی رفع تب ولرز خواهد شد و هر روز باید بعد از
عمل لوح مذکور را با خاک ذغال صاف کند که مجلی شود و وقت این عمل در روز
بوقت صبح و عصر است و در شب بوقت مغرب که هوا بکلی تاریک شده
باشد و مریض باید در وقت این عمل با حضور قلب باشد و خیالش متفرق نباشد
و در هنگام عمل مریض را حرارت زیادی محسوس میشود بنابراین باید قبل از اشتغال
بعمل بدن بشوید بآب ورای اساتید این است که هر گاه عامل ملیح باشد زود اثر خواهد
کرد (شرح) کلیه امراض تب ولرز را باعث رطوبات رقیقه ردیه عفنه است
که غب مختلط با صفرا و ربع مختلط با سودا است احسن معالجات حرکت و انتظار
نکشیدن وقت امدن تب است بیک نوعی از مشغولیات و حکمت ائینه یعنی
هفت فلزی که بطریق صفحه ساخته شده و از صیقل نموده اند بطریق ائینه و مریض را
در محاذی ان نشاندن و نظر در ائینه نمودن انست که مریض را کلیه حواس ظاهره و باطنه
جمع شده و یکجهت میشود و از تطویل نظر در ائینه حرارت ظاهره و باطنه میل بظاهر
میکند و مریض را قبل از سرد شدن حالت تب حادث میشود مشروط بر توجه
بهمان امر است و اما حکمت نشستن ان شخص در عقب سر ان انیکه حرارت
وجودی ان شخص بسبب مجاورت ان بمریض اثر کرده بزودی عرق می آید اما
حکمت انکه هر گاه عامل یعنی جالس در ظهر مریض خوش صورت بوده باشد انست
که کلیه طبایع را میل و توجه بلکه میل قلبی و محبت طبیعی را باشیاء نیکو
میباشد خصوصا حسن که در حقیقت واقع مفرح قلب و مهیج حرارت
قلبی است لهذا حرارت را حرکت داده چون صورت ان
در ائینه نمایان شد که می بیند و حالاتش مشوش و متغیر شده
و قلب بهیجان امده حرارت از باطن میل
بظاهر کرده فورا گرم میشود لهذا
هر قدر خوشتر و تر خوبتر است



باب سی ششم طریق تصفیه قلب یعنی تزکیه نفس وصفای باطن

بدانکه باید قبل از شروع درعمل دو هفته ترک اکل و شرب حیوانی نماید غذاهای لطیف سریع الهضم و صالح الکیموس والکیلوس بخورد و باید در حجره تنها بخوابد بطوری که سر را بجانب شمال گذارد و پاهایش بطرف جنوب باشد و چون سه ساعت از شب بگذرد در حجره مذکور رفته چراغی روشن نموده بر دیوار طرف جنوبی حجره تصویر شخص بزرگی یا قرص مغناطیسی بیاویزد و بر بستر خود آرام گرفته بحضور قلب نظر در ان صورت یا قرص مغناطیس بربندد تا وقتیکه خواب برا و غلبه نماید بهمین دستور تا یک هفته عمل نماید اشخاصیکه صاحبان هوش هستند در روز دوم و سوم مطلبی برانها مکشوف خواهد شد واما اشخاص بلید تا یکهفته رفته رفته

چیزی معلومشان لاکن صاحبان هوش را بعد از چند روز مشق مداومت می نمایند
اشیاء بعیده می بینند و ستراً مطالب صد فرسنگ راه برا و مکشوف شده
و در آن و احد از گذشته و اینده خبر میدهد ۱ حکمت انکه پس از ترک حیوانی
و شهوات نفسانی بکلی زایل شده خواب اهم بالنسبه کم میشود و نظر دوختن بان
قطعه مغناطیس یا صورت ان شخص بزرگ توجه از همه جا منقطع و بیکجا محل مخصوص
مشغول لهذا خیالات متفرقه بکلی از وجود او بر طرف شده در رفته رفته عامل را
مستعد فهم مطالب و ترک خیالات متفرقه مینماید لهذا نفس که منقطع و صائم از ماسوی الله
و خیالات موهومه شد ناچار بر طبیعت حقیقی لازم است که صور خارجه را بر قلبی
خطور دهد و از جمعیت خیال هم اجتهاد بعضی مطالب نماید و حکمت انکه رطوبات
فاضله که باعث بر کثرت نوم و خیالات و بخارات متصاعده از قلب بدماغ
که مورث بعضی خیالات غیر موهومه است بجهة عدم قوت و حاجت بدل ما یتحلل
طبیعت حیوانی تغذیه مینماید و از کثافت قلب انسانی را اصاف نموده صیقلی شده
اشیاء خارجه بسهولت در خاطر قلبش منعکس میشود اگرچه صورتی در زیر دارد انچه در بالاستی
گویا مصنف را در اینمقام تصرفی چندان از خود نبوده که بتواند مطالب را از روی
حقیقت بنگارد تقلیداً اینمطلب را نقل نموده ولی شارح را عقیده اینست از ترک
حیوانی نه اینست که گوشت و روغن و انچه از حیوان بعمل می اید نخورد بلکه این عمل
خلاف قول خدا و پیغمبران است مراد از قول بزرگان دین که می فرمایند ترک
حیوانی یعنی صفات حیوانیت را ترک نموده متصف بصفات الله شوید
تا تجلی حق در ائینه قلب شما شود زیرا که دیو چه بیرون رود فرشته در اید همینکه
صفات حیوانیت از وجود او خارج شد قلب از غیر خدا خالی و محل تجلیات الهی شود
بمفاد کلام مبارک حدیث قدسی که لا یسعنی ارضی و لا سمائی ارضی و لا سمائی الا و یسعنی
قلب عبدی المؤمن معلوم است لا یعلم الغیب الا الله هنگامیکه محل تجلیات الهی شد
قلب مؤمن خبر از ضمایر و مغیبات میدهد بزرگان مطلب را درست فرموده اند

ولی رفته رفته حرف بدست عوام بیچاره افتاده و صورت را گرفته از بعض غافل انکس انسان است که بخورد و بیاشامد و خلاف قول خدا و پیروی هوای نفسانی بنماید و الا در صورتیکه قوه نیست که پیرو شهوت شود بی بی از بیچادری مستوره است کاری نکرده و زحمتی نکشیده چنانکه مشهور است حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه چرا شخص چیزیرا که حق مقرر فرموده خوردن انرا شخص از خود ممنوع دارد ولی مطلب کم خوردن مستوا تراً اولیای حق رسیده بلکه خداوند در کلام مبارکت میفرماید کلوا و اشربوا ولا تسرفوا زیراکه کل بر طبیعت شده بر خواب و خور افزوده شخص را از توجه بخدا باز میدارد اللهم اگر بعضی از بزرگان هم فرموده اند نظر بسائل و طرف مقابل بوده که شاید همین که فرمودحیوانی مخور اگرچه مستمع اطاعت نکند لکم بخورد و الا اگر چنین باشد با کلام خدا و ائمه اطهار مخالف میشود فافهم

نوعی دیگر در تصفیه قلب

بیاور دریک کاسه بلور شفاف با نفسم و داخل از انقدر ثلث از حصه سیاهی نقره که در فن عکاسی مشتعل است بمالد با منظور و از خشک نماید پس بوقت نصف از شب گذشته غسل کرده و در حجره تنها رفته و حصیری انداخته





بر ان بنشیند و در ان پیاله مذکور بقدر بمان جائیکه سیاهی مالیده شده اب کند و در مقابل پیاله چراغی با نفسم روشن کند و فانوسی از کاغذ درست کرده بر ان چراغ بگذارد مرکز شده در میان قلب نظر بر ان کند اگر این سیاهی در پیاله از نظر



بقیه که روشنی چراغ به پیاله افتد پس چه بسا اوقات بعد از چند دقیقه مبدل بسفیدی ...

ابر و غیره در ان مشاهده میشود بهمین نهج مشق نموده رفته رفته بعد از چندی عجائب بسیار خواهد دید **شرح** مخفی نماند مراد در اینفقره اخیر غیر از مطلب اقل سبقت این فقره گویا مراد قائل در اینفقره این بوده که خیالات را بیک جهت قوت داده بعضی اوقات از تجسم خیالات عجائب مشاهده نمودن ممکن است و شارح اینرا مسمی بتجسم خیالات نمود چنانچه همین فقره تجسم خیالات و عمل مزبور را بعضی که دعوی تسخیر جن مینمایند مشاهده شده

نوع دیگر تجسم خیالات

قبل از طلوع افتاب در محل خلوتی نشسته دیکته دانه از حبوبات هرچه باشد در پیش روی خود گذارده و نظر در ان ببندد بطوریکه پلک چشم بهم نخورد و اگرچه از اول قدری بچشم صدمه میرسد لکن رفته رفته عادی شده بجائی میرسد که ان دانه از خیرگی چشم محو از نظر میشود انوقت دانه بزرگتر از ان بجا اکذارد و بغور نگاه کند باز بعد از چندروز مشق ان دانه هم غائب شده بعد از ان بر صفحه از کاغذ یک نشان مدور از سیاهی کشد و ان کاغذ را بر دیوار بچسباند و نظر در او بجد ابتدا در کند اگر در ان نشان روشنی معلوم خواهد شد و رفته رفته ان نشان سیاهی بکلی سفید معلوم میشود پس در شب نظر در چراغ ببندد تا دقیقه که از انهم کامیابی حاصل نماید پس در صحرائی رفته بوقت طلوع افتاب بر قرص خورشید نظر ببندد و بهمین قسم وقت غروب افتاب نیز عمل نماید اما از این عمل حرارتی در قلب احساس میشود اعتنا نکند مضر نیست پس بر ماه بهمین قسم نظر ببندد تا دقیقه که از ان هم اسوده شد انوقت بهمان طریق مذکور در جای خلوت رفته دو زانو بنشیند و چشم خود را ببندد نمود و توجه بقلب نموده انچه که اراده داشته باشد منکشف میشود و این مشق از سایر اقسام فائده اش زیاده است و اول فائده عمل انست که عامل این عمل میتواند هر مرض را فوری دفع نماید باینطور که در یک گیلاس بقدر دو سه توله اب کرده هر گاه علت از برودت است بتصور افتاب تسخیر در وجودش

مینماید و هرگاه از حرارت باشد تصور ماه در آن وجود تبرید نموده دفع مرض میشود
و پس از آن ریاضات هرگاه نفخه در آب دمیده بمریض دهد بزودی صحت یابد
و خاصیت دیگر اینست هرگاه عامل این عمل بخواهد در محل تاریکی برود پس
یک دو دقیقه بر روشنی چراغ نظر بندد و آنوقت هر جا خواهد برود که روشنی
در اطراف او ظاهر میشود و عامل این عمل باید مرتاض باشد و ترک حیوانی نماید حتی انکه
اغذیه حاره استعمال نماید و روز دو بار غسل کند (شرح) حکمت اینفقره
اخیر هم چندان تباینی با قسم سابق ندارد الا آنکه ریاضت چشم و حدتش بحدی میرسد
که میتواند قرص خورشید را ملاحظه نماید بلکه از حرارت خورشید بان حرکت فوق العاده
که در چشم ظاهر شده اثر نظری در او ظاهر میشود و چون تمام حرارت بدنی بالتبع
حرارت آفتاب متصاعد شده بچشم میرسد حدت چنان میشود که میتوان چیز یا مکان
سابقا از دور نشنید حال مشاهده نماید و چون حرارت وجود بکلی عروج نموده
وجودش از حرارت که بواسطه تصرف در رطوبات بدنی تخمیر مینموده تمام میشود
لهذا بعضی اوقات بطور مکاشفات بعضی مطالب مهمه را درمیابد

نوع دیگر

یا ورو همه روزه گل تازه و در محل خلوتی نشسته و نظر بر ان گل کند و تصور نماید
که این گل خشک میشود و همه روز این عمل را در وقت صبح و شام تا دو ساعت
بکند تا روزیکه ان گل خشک شود آنوقت باید دانست که مرحله اول را قطع نموده
و طی کرده و پس از ان بهمین نهج مذکور روزی دو وقت بر همان گل خشک شده نظر
بندد و تصور کند که این گل خشک شده سبز شد باید دانست که در عمل کامیاب
شده و فوائد این عمل بعد از شش ماه ظاهر میشود و این عمل از اسرار است (شرح
ان در مطلب قبلی مذکور شد

باب سی هشتم طریق احضار اروح

بدانکه هرگاه بخواهند ارواح را حاضر نمایند باید بقاعده اهل تصوف حلقه نشیند
باین قسم که در مکان خلوتی میز مدوری گذارده و در اطراف آن چند
کرسی نهاده که از چوب باشد جای نشستن آن لکن باید اهل حلقه کمتر از سه نفر
و زیاده از ده نفر نباشند و باید همگی اهل حلقه با یکدیگر متحد و پرهیزکار و متقی
باشند زیرا که هرگاه مرد مزور فاسقی در میان حلقه باشد ارواح احتراز از
آمدن مینمایند پس اشخاصیکه بجهت حلقه معین شده اند بر اطراف میز حلقه زده
بر کرسی قرار گرفته هر دو دست خود را بران میز گذارده بقسمیکه دست راست
هر یک با دست چپ دیگری ملصق باشد و همگی توجه بر یک مطلب نموده
با حضور قلب و حواس جمع روح هر کسی را که میخواهند بطلبند باید همگی صورت
و هیکل صاحب روح را در قلب خود تصور نموده و توجه خود را همگی بر احضار صاحب
روح نموده باشند تا ده یا نزده روز بهمین طریق مداومت نمایند تا آنکه
یکی از اهل حلقه از حالت طبیعی بیرون رفته حالت روحانیت در او ظاهر
میشود و هرگاه بعد از مدت مذکور تغییر حالت در هیچیک از ایشان ظاهر نشد
باید هر یک از حلقه محل نشستن خود را بدل کنند پس از آن باز شروع در
عمل نمایند که تا حالت مذکور ظاهر شود چون آن حالت رخ نمود لازم است که
او در حلقه نشینش را بطرف شمال و در را بطرف جنوب کرده بنشیند
و باید از اهل حلقه یکی را افسر و رئیس قرار دهند که همه محکوم حکم او باشند و باید
رئیس در مقابل آن شخص که از حالت طبیعی خارج شده بنشیند و هرگاه دران مکان
استماع صوتی احساس شد و یا آنکه پایه میز حرکت کرد باید دانست که روح
مطلوب حاضر شده آنوقت همان شخص رئیس باهستگی و ملایمت بپرسد که هرگاه
کسی آمده است یکبار جواب دهد پس اگر یکبار پایه میز صدا کرد (الف) قرار دهد
و اگر دو بار صدا کرد (ب) و اگر سه بار صدا کرد (ت) و اگر چهار بار صدا
کرد (ج) علی هذا القیاس تا تمام حروف تهجی و در بعضی اوقات

صدا نمی اید بلکه انگشت وست یکی از اهل حلقه حرکت میکند باید دانست که
ان شخص حالتش تغیر کرده فوراً مدادی بدستش داده و زیر دست او کاغذی بگذارند
هر سوالی بکنند جوابش را خواهد نوشت و گاهی چنین معلوم میشود که شخص معمول
که حالتش تغییر کرده در خواب است و در انحالت مکالمات مهمل می کند
باید دانست که روح کسی امده انوقت هر سوالی که بکنند جوابش را از معمول
خواهند شنید و به بعضی اشخصیکه حالتشان تغیر کرده ارواح ظاهر میشود و بعضی
اوقات اورا بنظر میرسد که بر دیوار حروف روشن نوشته شده میخواند این
شخص معمول هر گاه مشق کند ترقی خواهد کرد بطوریکه ارواح مجسم شده در نظرش میایند
و با او صحبت میدارند و گاهی میشود که اشیائیکه در امکان گذارده بیرون
برود و داخل میاید بدون انکه کسی دیده شود و گاه دیده میشود که بر هر شیئ و
ذیروحی و غیر ذی روح که در امکان هستند بنظر میاید روشنی مثال نور از انها بلند
میشود و ان نور را کسی نمی بینند مگر انکسیکه معمول شده چنانچه بر کسی خواب
مغناطیسی طاری میکنند از انها هم این قسم روشنی ظاهر میشود و بتجربه رسیده
که هر گاه اهل حلقه روح مخصوصی را تصور بکنند لابد روح ان کسانی بنظر می اید که از
دوستان او باشند یا یکی از اهل حلقه چنانچه سنگ مغناطیسی جذب اهن را
میکند همان طور انجذاب روح بارواح میشود باید دانست که از ارواح سوالات
مهمله نباید کرد چرا که روح را معامله مشکل باید کرد یعنی مطالب روحانی باید پرسید
و هر گاه روح مردهان بدو گناه کار بیایند شروع بگریه و زاری مینمایند پس باید
انوقت در حق انها طلب امرزش از درگاه قاضی الحاجات نموده ایشان را
تسلی دهد و بعضی ارواح که می ایند اسم خود را ظاهر نمیکنند بلکه باشاره میگوید چنانچه
مصنف گوید که وقتی هفت نفر را در حلقه نشانیده و شروع بخواندن مناجات
و ذکر نمودم که معمول بیهوش شد دیدم شخصی در مقابلم ایستاده خوب نگاه
کردم دیدم شخصی بود که در یکسال قبل وفات کرده بود پس باهل حلقه گفتم که ببینید

این

این کیست محض گفتن غایب شد لکن در جسم معمول لرزه افتاد و سرش را بر میز گذارده بیحس شد من و دو نفر دیگر بدگرده اورا بلند کرده بر سر بری خوابانیدیم و شروع کردم بپاس کردن بر جسم او تا که ارام گرفت لکن شروع بگریه نمود از او سؤال کردم که تو کیستی اسم خود را بگو جواب داد اسم خود را ظاهر نخواهم کرد و گفت زیاد زحمت و عذاب بر من است اکنون در صدمه هستم پس از آن شروع بگریه کرد من چند سؤال از او کردم سؤال اول این بود که تو در دنیا چه معصیت کردی جواب داد نافرمانی خدا را کرده ام اکنون بمحل تنگ و تاریک مبتلا شدم و هر روز بعذابی تازه مبتلا هستم پس من شروع بخواندن مناجات نمودم آنگاه معمول دست و پا را جمع نموده گفت اکنون قدری ارام شدم و جسم معمول سرد شد و عرق بسیار کرد آن وقت بروح گفتم که حالا بیرون شو پس بر معمول پاس منقلب مفرحی کردم تا بهوش در آمد شرح مطالب مزبوره هم ممکن اثری داشته باشد و لکن آنچه اساتید این فن متعرض و عقیده شارح است این است که اولاً باید شخص عامل مطلوب خود را معین نماید که کیست پس از آن بداند حالت و طبیعت آن شخص مطلوب بر چه منوال میباشد بهمان قسم که میل و دست عمل نماید در حالت توجه در محل تنهائی و با طهارت و غسل و وضو چند رکعت نماز حاجت بگذارد و چند روز هم تقلیل غذا یعنی از معتاد کمتر بخورد بلکه حتی الامکان اشیائی که فضله آن کم باشد بخورد و بنوشد پس از آن روی بقبله نشسته متذکر بذکری شود ولی نه آنکه از سر زبان بگوید بلکه از حلق آن ذکر را ادا نموده آنقدر بخواند که حالت بیهوشی از برای او ظاهر شود البته مطالب بتوسط روحانیات مکشوف و روح مطلوبش حاضر میشود مشروط بر آنکه توجه را از اشخاص دیگر منقطع نموده و با کمال ادب خیال گمان کند که در مقابل مطلوب خود نشسته گردن را کج گرفته متصل در نهایت خضوع و خشوع مثل کسیکه التماس و التجا مینماید متذکر شود تا مدت هفته

پس از انکه حالت غش شب اول ظاهر شود شب ثانی چون عمل کرده شده باید زیاد تر
شد کرشود تا حال شب سابق بجهت او ظاهر شود تا شب جمعه باز بقاعده
همیشه نماز گذارده وتجدید بجای اورده ورو بطرف قبله این دعارا بخواند یا الهی
ورلی وسیدی ومنای ومالکی درجای آن حاضر لدیک ومتوسل الی باب فیضک
ومتذکر باذکارک استلک ان تسخر لی روح فلان بن فلان فی هذا المکان
بحقک وبحق اولیائک واصفیائک لا تطردنی من بابک یا الله یا الله
یا الله پس ان اذکار را بدستور العمل مزبور از حلق ادا کرده تا هنگامی که
حالت غش از جهت او حاصل شده وروح مطلوبش بنظرش امده جواب
وسوال مینماید ویا میشود که اورا خواب ربوده در خواب مطلوب
خود را مشاهده نموده بمقصودش میپوندد

باب سی هشتم در صفات عامل مسمریزم

اول باید عامل در وقتیکه مسمریزم میکند دلیر وصابر وتندرست باشد
دوم اگرچه این قوه مغناطیسی در هر فرد بشر خواه مرد وخواه زن
موجود است لکن مناسب چنان است که عامل زن [زن] باشد اگرچه مرد نیز
می تواند بر مرد وزن هر دو عمل نماید بهتر این است که اگر معمول زن است
شوهرش مناسب است که عامل او بشود اگر معمول مرد است وجه مناسب
ترین او دست وبجهت عمه وخاله وخواهر ودختر وکسانیکه قرابت
دارند احسن است زیراکه سلسله قرابت درین عمل تاثیر عظیم دارد
سوم عامل باید از علم قیافه وعلوم دیگر خبردار باشد
چهارم عامل باید همیشه خود را نظیف وپاکیزه نگاه بدارد وغذای
سریع الهضم وصالح الکیموس بخورد واز مسکرات وادویه جات حاره پرهیز
نماید وبهتر انکه از خوردن حیوانی نیز اجتناب نماید زیراکه از خوردن حیوانی

و اشیاء حاره بقوه مغناطیسیه ضرر می رساند

ا پنجم ا عامل باید مکانیکه سمریزم می کند خالی از اغیار باشد و تاریک باشد و با صفا نیز باشد و از چیزهای خوشبو نیز در انجا موجود باشد و باید وقت عمل را یا صبح قریب افتاب یا در شب سه ساعت از شب گذشته قرار بدهد

باب ۹ سی و نهم در نصایحی که باید عامل بخاطر داشته باشد

اول بدانکه علم سمریزم علمی است نفیس و خوبی ان از مشق کردن معلوم عامل میشود هر کس که قدری هوش و سلیقه داشته باشد می تواند این عمل را در مدت پانزده یوم بیاموزد اگر بموجب قانونیکه در این رساله مندرج است رفتار نماید اگرچه در مبادی این علم برمبتدی قدری سخت است لکن همینکه مواظبت نمود رفته رفته مهارت در وجودش ظاهر شده معمول را در یک مجلس می تواند خواب اختیاری نماید

دوم عامل باید معمول را ابلامیست مس نماید و نگذارد معمول را دیگری مس نماید هرگاه دیگری معمول را مس نماید قوه مغناطیسیه دماغ معمول کم خواهد شد و در بدن مریض تشنج ظاهر میشود و معمول متعوب خواهد گردید

سوم باید عامل کسی را در میان جمع کثیر معالجه بعمل مغناطیسیه نکند

چهارم عامل را مناسب نیست که از معمول سؤالات بیهوده نماید که بسبب ان معمول در جواب دادن با مرارت افتد ولی بر خلاف امر عزم کلالت نطق که باید زیاد حرف بزند چنانکه یاد کرده شد

پنجم عامل را مناسب نیست وقتیکه معمول غذا خورده باشد عمل مغناطیسی بدهد نباید بلکه انوقت شروع در عمل نماید که غذا تحلیل رفته باشد یا بین الغذائین باشد زیرا که عمل مغناطیسی باید اثر در اعضا نماید در صورتیکه

مثلاً معده و حرارت لمس که استعمالش موجب دفع مرض است مدد بر حرارت
غریزی عامل میشود و غذا را زود تر از معتاد هضم نموده مبتلا بمرض جوع میشود

ششم عامل باید در وقت عمل از زحمت کشیدن و زور زدن احتراز نماید

هفتم عامل هر قدر قوی البنیه باشد نباید در یک روز زیاد و از سه مرتبه برکسی
عمل مغناطیسی نماید زیرا که در قوای عامل ضعف پیدا میشود پس هرگاه عامل در خود
نقاهتی دید باینطریق معالجه نماید که بحالت اوّل باز می اید و قوّه مغناطیسی او
زیاده میشود بسبب اینکه افتاب مربّی و مقوی و منمّی تمام اشیأ و موجودات است
هرگاه حرارت جاذبه و قوه مغناطیسیه در وجودش بسبب تأثیر اشیاء
باراده و از ماکول و مشروب یا از خارج کم شده باشد بسبب حرارت شمس
یا قوّه جاذبه شمس که متصرف جمیع اشیاء است در وجود اثر کرده حرارت
پراکنده شده میل بجنس خود نموده کم کم زیاده شده قوت میدهد

هشتم عامل هرگاه در بدن خود یا در بدن معمول احساس گرمی یا سردی
نماید انوقت ترک عمل نماید بسبب انکه هرگاه در بدن عامل برودتی باشد
بمحض لمس بر بدن معمول تاثیر نموده قشعریره در بدنش حاصل شده اسباب ضعف
بنیه معمول میشود و کذالک هرگاه حرارت فوق العاده یعنی خارجه در بدن عامل
احساس شود انهم مزید بر حرارت وجود معمول شده مورث مرض می شود
زیرا که حرارت عارضیه است نه حرارت غریزیه که نافع بوده باشد مر وجود
مریض را امّا از حرارت یا برودت وجود معمول مراد مصنف معلوم نیست
چه بوده است که ترک عمل را نماید

نهم عامل باید امراض مسری را علاج نکند پس هرگاه مجبور بمعالجه کردن بوده
باشد باید مریض را لمس نکنند بلکه بقوه ارادی دفع مرض او را نمایند زیرا که در حالت
لمس مرض از وجود مریض سرایت کرده معالج هم مریض شده در انحالت طبیب
مبتلای بهمان مرض چگونه میتواند قبل از معالجه خود اقدام بعلاج او نماید

شرح هفتم [illegible] که وقت صبح [illegible] آفتاب [illegible] عمل [illegible] تا سه روز نماید

و لازم است

ولازم است بر معالج در امراض مسریه که تمام اسباب مریض را جدا نموده و یک نفر که مبتلا بهمین مرض شده و صحت یافته بر مریض بگمارند که خادم او باشد تا اینکه بکلّی رفع مرض شود این هم منقسم بر چند قسم است که تفصیل ان در کتب طبیه

	مذکور است	

دهم عامل باید معمول را در عمل تصفیه قلب و تحقیقات مجبور نکند زیرا که محتمل است که نقصان بدماغ وارد اید زیرا که اعمال تصفیه قلب تماماً راجع بانزوا و تخیلات و اذکار است و غالباً عمالش راجع بحرارت مختلط با سوداویت است لهذا خوف ان است که سوءت دماغ حاصل شده

	منجر بجنون یا سرسام شود	

یازدهم عامل باید گفتگو و حرکاتیکه از معمول در حالت خواب بظهور رسیده و بحالت طبیعی ابداً بمعمول نگوید زیرا که در حالت تصفیه قلب همان ها را بنظرش در اورده باعث اختلال دماغ و پریشانی حواس میشود زیرا که خیالات و امور تصفیه قلب راجع بجمعیت حواس است هرگاه گفتگوی در خواب باو گفته شود لابد مزید بران خیالاتش شده و او را از کار باز میدارد

	بلکه منجر ببعضی امراض عصبانی مثل رعشه ولقوه خواهد شد	

دوازدهم عامل در هر حال مواجه معمول توصیف از معمول نکند زیرا که معمول مغرور بخود بالیده و مبتلا بکبر و فریب خواهد شد زیرا که بنای این عمل کلیتاً بر صدق و راستی و خلوص نیت و درستی تدین و انقطاع از غیر است پس همینکه غرور عارض گردید او را از ساحه قرب حضرت حق دور ساخته و بخیالات فاسده مبتلا مینماید و بکلی نائره شوقش منهدم شده هر قدر مشغول شود بی نتیجه خواهد ماند

سیزدهم هرگاه عامل بخواهد معمولش در تحقیق مطالب کامل شود باید در حالت خواب ذهنش را بخیالات دیگر مشغول نسازد و مضمون را تبدیل نکند زیرا که همین که خیال اشتغال بیک محل دارد و توجه بیک محل لابد کار

پیش میرود ولی همینقدر که خیالش بجهات متعدده مختلفه مبسوط میکرد و ناچار باید تمام انهارا از پیش ببرد پس از عهده بر نیامده از همه باز می ماند

چهاردهم باید عامل در نظر داشته باشد که اصل مقصود از استعمال مسمریزم بجهت کسانیکه مصیبت زده باشند یا مبتلای بمرض باشند که باید از اینقاعده سلب امراض را از مریض نماید والا محض تماشا و کارهای ناشایسته جایز نیست زیراکه، قلب مصیبت زده ضعیف طاقت مداوای یاد داندارد و کذلک مریض هم طاقت و بنیه بجهت شرب دوا ندارد و قوا بکلی تحلیل میرود و طبیعت از دفع مرض عاجز پیدا میکند لهذا از این طریق معالجه لطیفه بکلی دفع مرض می نماید

	هرکاه بقاعده عمل شود	

پانزدهم عامل باید از معمول سخنان غریب و عجیب سؤال ننماید و اورا مجبور نکند که جواب عمل بدهد هرچند که قوت ارادی عامل زیاده باشد باز هم نمی تواند که معمول را در حالت روحانیت مجبور دارد زیراکه درعقاید و امور است مریض با معمول اعوجاج ظاهر شده از طریقه عمل خارج

	و ثمری لازم است که بر حسله اول بازاید	

شانزدهم، عامل تا وقتیکه از معمول خود در حالت تصفیه قلب اطمینان کامل نداشته باشد نسخی که در حالت خواب معمول تجویز کرده باشد بجهت مرض و غیره نباید استعمال نمود زیراکه ممکن است در حافظه و ذهن معمول خللی شده باشد و غلط بگویند زیراکه هرگاه تصفیه قلب شده باشد ناچار مطالب غلط بزبانش صحیح جاری شده و نزودی حاصل میشود ولی بخلاف عدم تصفیه قلب که مطالب درست غلط بزبانش جاری شده و ثمری هم ندارد

باب سی و نهم نصایحی که لازمه معمول را است

اول معمول مبتدی باید تا تواند یک نفر مخصوص را عامل خود قرار بدهد

واز یک نفر عمل بگیرد زیراکه در اوقاتیکه عامل مشغول عمل است طبیعت
ورویه معمول را بدست اورده عمل ابزودی صورت میدهد بخلاف انکه
هر روزی یک نفر عامل باشد تا عامل اول مزاج معمول را می یابد روز دیگر
عامل دیگر که مزاج معمول در دستش نیست مشغول عمل میشود هم بطول می انجامد و

هم در عمل خطا می کند

دوم معمول باید کسی را که دوست خود نمی داند عامل قرار ندهد بلکه معمول
کسی باید باشد که غرق محبت او است دلیل انکه هرگاه عامل دوست شد
و غریق محبت معمول نمی تواند راضی شود که معمول را در تعب انداخته و همه
روز با مزاحم او شود بلکه حتی الامکان میکوشد که اسباب نیکنامی در نزد
معمول را تحصیل نماید

سوم معمول باید هنگامیکه عامل اختلال حواس و یا در حالت تغیر باشد
انوقت از او عمل نگیرد زیراکه در انوقت عمل تاثیر نمی کند دلیل انکه
عامل که حواسش مختل شد لابد در اعمالش خطا ظاهر شده و هم عملش مؤثر
نیست و هم احتمال ضرر و خطر دارد پس باید عامل در هنگام عمل تمام

حواس ظاهره و باطنه را در عمل جمع نماید

چهارم معمول مریض هرگاه بجهت دفع مرض بخواهد کسی را عامل قرار دهد
باید اعتماد کلی باو داشته باشد و دوست خود بداند چنانچه دلیلش

در شرط دوم ذکر شد

پنجم معمول هرگاه شخص مریض را عامل خود قرار دهد ظن غالب ان است
که مرض این شخص در او سرایت کرده و همان مرض عارض وی خواهد شد
و عامل نیز از او همت مشاهده می نماید دلیل انکه عامل مرض دیگر و معمول
مرض دیگر دارد و هر دو مبتلا بمرض یکدیگر میشوند و بر شخص مریض مرض دیگر وارد
می اید در انوقت طبیعت مشغول دفع مرض سابق است و از مرض لاحق

باز ماند خوف افت میرود پس عامل باید شخص معتدل المزاج بوده باشد معلوم است عامل مریض چگونه می تواند دفع مرض از دیگری نماید ذات نایافته از صحت بخش کی تواند که دهد صحت بخش دحال انکه بجهت مرض خود هم نمی تواند منتشر مرض معمول بدهد ناچار در علاج خطا میکند

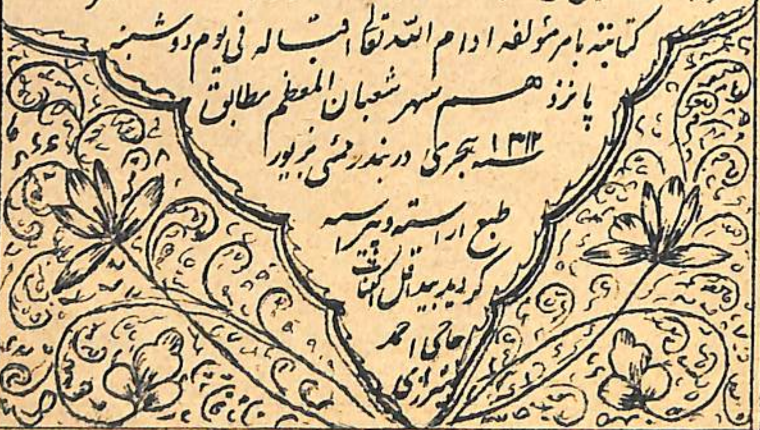
ششم معمول قبل از انکه خود را تسلیم عامل نماید صفات و خصایل عامل را باید بداند زیرا که عامل اثر ذاتی خود را بمعمول میرساند و طبیعت او را مبدل میگرداند

باب چهلم در تشخیص کسانیکه استعداد قبول از عمل عامل دارند

اگرچه بر هر فردی از افراد بشر میتوان اثر قوه جاذبه را رسانید الا انکه به سبب بعضی از عوارضات مختلفه در هر وجودی اثر یکسان نمیشود زیرا که هرکس استعداد این مطلب را ندارد پس هرگاه کسی بخواهد بر سر این علم مطلع شود باید ملاحظه امرین را بنماید یکی انکه بشناسد کسانیرا که قوه جاذبه برانها اثر میکند معمول قرار بدهد و دیگر انکه بداند و بفهمد کسانیرا که لایق هستند که درجه اعلای این علم را حاصل نمایند زیرا که هرگاه شخص قابل نباشد یعنی قوه جاذبه اش قسمی نباشد که قبول فعل از عامل نماید بی ثمر و اهن سرد کوبیدن است اما طریق معرفت اشخاصیکه اثر قوت جاذبه را بزودی قبول میکنند انکه عامل چند نفر را در یک محل بنشاند و بانها بگوید که دستهای خود را بلند نموده بقسمیکه کف دستشان بالا باشد و عامل انگشتان دست راست خود را محاذی پیشانی انها داشته متواترا چند مرتبه از بالا بپایین اورده معلوم خواهد شد که هرکدام زودتر تاثیر عمل میشود و علامتش اینکه انها در بدن خود هر یک اثری مختلف از ان حرکت مختلف احساس می کنند مثلا یکی برودت و یکی حالت قشعریره و دیگری حکه و دیگری صداع در هرکدام که یکی از این علامات ظاهر شود بداند که خواب بزودی بر او اثر خواهد کرد

بیان

باین روش میتواند ماده و قابلیت هر شخص را معلوم نموده و علامت
دیگر آنکه باید معمول ملیح و نازک اندام و خوش مزاج باشد و در اشخاص
مریض و ضعیف البنیه نیز زود موثر است دیگر آنکه معمول باید نسبت بعامل
کم سن تر و کم بنیه تر باشد و طبیعتش مخالف طبیعت عامل باشد اما طریق
دیگر بجهة معرفت معمول که مصنف را عقیده است امنیت هر گاه بخواهد
کسی را برای معمول نمودن بیازماید اول باو بگویند که چشم خود را برهم نهد
و راست بایستد و عامل نزدیک او آمده تمام انگشتان خود را بهم وصل
کرده قریب پیشانی معمول ببرد و تا یک لمحه بجانب ابرویش بدون
مس کردن نشانه بهند و دست خود را پس بکشد و در دل تصور کند که
او را بسوی خود میکشد بطوری عمل بر او تأثیر میکند که هر گاه کسی او را نگاه
ندارد می افتد پس چنین اشخاص لایق معمولیت اند   دلیل اشکالات
آنکه بر عامل باید واضح باشد که این شخص قابل معمولیت هست یا نه که زحمت
شده و نهایت توجه را در اشتغال بعمل نماید زیرا که هر گاه نداند قابل است
یا نیست در نهایت سردی و بی توجهی با خود میگوید که از کجا بدانم
که قابل هست یا نیست چرا خود را گرفتار نموده زحمتم بهدر رود پس از
شرایط لازمه این فن معرفت قابلیت معمول است و قد فرغت من


کتابته بامر مؤلفه ادام الله تعالی اقباله فی یوم دوشنبه
پانزدهم شهر شعبان المعظم مطابق
۱۳۱۲ سنه هجری در بندر بمبئی برپور
طبع آراسته و پیراسته
گردید بید اقل الکتاب
حاجی احمد
شیرازی

فهرست کتاب مغناطیس الارواح فی معالجة الابدان والاشباح بدون شرب دوا بوسیله حرکات جوارح و تصرفات نظریه

باب سی و هفتم در علم روحانی و طریقه احضار ارواح اموات

در صفات عامل علم مسمریزم

باب سی و هشتم در نصایحی که باید عامل ملحوظ نظر دارد

باب سی و نهم در نصایحی که لازمه هر معمول است

باب چهلم در تشخیص کسانیکه استعداد قبول عمل از عامل دارند

تمت

C.P. PRESS BOMBAY.